

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ



سیری در معارف اسلامی

# امام عصر پاکی‌ها

متن سخنرانی‌های

استاد حسین انصاریان

تهران - دبیرستان رستگاران - شعبان - 1393 ه.ش



[www.erfan.ir](http://www.erfan.ir)

## امام عصر پاکی‌ها

- مؤلف: استاد حسین انصاریان.....
- پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان.....
- ویرایش: مرتضی خادم.....
- صفحه‌آرای: م.جانباز و ابوالفضل کریمی.....
- ناظر فنی: سید ضیاءالدین پور محمودیان.....
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان.....

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: بلوار 15 خرداد - انتهای خیابان  
شهید فراشاھی - خیابان  
شعبانیان - بین کوچه 9 و 11 - مؤسسه دارالعرفان  
تلفن تماس: 09196522024 - 02533550700 همراه: 02533550800

## فهرست مطالب

جلسه اول: عصر ظهور، پایان تمام آلودگی‌ها و سرآغاز پاکی‌ها .....	9
تدبیر، راه بهدست آوردن طرایف قرآنی .....	11
انیا و ائمه طاهرين، معلمان الهی .....	11
محدوده درک و فهم عقل .....	12
یکی از نشانه‌های مؤمنین .....	12
معلم خوب، راه نجات از طوفان‌ها .....	13
دنیا، گرداب بی‌پایان .....	13
راه نجات از گرداب دنیا .....	14
راه سعادت و خوشبختی جهان اسلام .....	15
گناه و ناپاکی در عصر پیامبران .....	15
قسم‌های خداوند در قرآن .....	16
مراد از قسم به «عصر» .....	16
اعتقاد مردمان عصر ظهور .....	17
احوال مردم در زمان ظهور .....	18
برکت وجود امام زمان <small>ع</small> .....	19
خنکای محبت امام زمان <small>ع</small> .....	19
رابطه تزکیه نفس و رویای صادقه .....	20
یک داستان زیبا .....	20
راه دیدن امام زمان <small>ع</small> .....	22
دعای پایانی .....	22
جلسه دوم: کامل شدن عقول در عصر ظهور .....	25
تصوینیت از وسوسه‌های شیاطین در عصر ظهور .....	27
تأثیر نگاه الهی امام عصر <small>ع</small> به مردم .....	27
علت بی‌بهره‌بودن بعضی از افراد در آخرت .....	28
تفاوت آخرت با دنیا .....	29



29	شمره ارتباط عقل با اولیای الهی
30	تفاوت عقل کامل با عقل جزئی
30	عقل مسموع
31	زندگی دنیابی انسان با عقل کامل
32	محبوب‌ترین و منفورترین اعمال نزد خدا
32	علت جهنمی شدن برخی از افراد
33	عقول جزئی، اسیر دنیا
34	راه آسان به دست آوردن آخرت
35	درک عقول کامل از خوبی‌ها و بدی‌ها
36	نمونه‌ای از افراد دارای عقول کامل
36	گستره علم امام زمان ﷺ
37	ارزش و بزرگی زمان ظهور
37	نتیجه دوری از قرآن و ائمه
38	شأن عقل کامل
38	اهمیت عقل در قرآن کریم
39	ویژگی انسان‌های دارای عقل جزئی
39	درخواست امام معصوم از خدا
40	دعای پایانی
41	جلسه سوم: برپایی اسلام ناب در عصر ظهور و تأثیرات آن
43	تحقیق اسلام ناب و کامل در عصر ظهور
44	ضرورت دانستن احوالات زمان ظهور
44	(الف) درس از آثار مردم آن روزگار
44	(ب) پیدایش امید و آرزو
45	حل شدن گردهای زندگی مردم در عصر ظهور
45	نحوه حسابرسی در آخرت
46	تعلق گرفتن ثواب اعمال به نیت‌ها
46	فرمایش خداوند متعال در مورد ذبح اسماعیل ﷺ
48	برترین عمل امت
48	انواع حسابرسی‌ها در قیامت
49	انسان‌های دارای حساب یسیر
49	حسابرسی افراد دارای حساب‌های یسیر
49	انتظار فرج، فرصت استثنایی برای مردم



## فهرست مطالب

50	چگونگی حسابرسی گناهان.....
50	آثار عمل به قرآن در عصر ظهور .....
51	سرازیرشدن نعمت الهی در عصر ظهور .....
52	ضمانت خداوند در معاملات مؤمن .....
52	شیعه شدن یک مسیحی در آخر عمر .....
53	جایگاه نیت در حسابرسی اعمال .....
54	دعای پایانی.....
56	<b>جلسه چهارم: تأثیر سلوک بر مسیر دین و جذب الطاف الهی</b>
57	الگوی مناسب برای زنان جامعه .....
57	مفهوم شناسی از دین .....
58	سلوک در مسیر الهی .....
58	منظور از کلمه «عمل».....
59	قدرت نامتناهی الهی .....
59	رحمت خداوند بر بندگان .....
60	فایده مطالعه آیات، روایات و اشعار پندآموز .....
61	الطاف رحمانی خدا نسبت به سلیمان <small>علیه السلام</small> .....
62	تأثیر اعمال بر حال انجام عبادات.....
64	نمونه ای از بندگان خوب خدا .....
66	ویژگی سالک راه الهی .....
66	مجذوب سالک .....
67	راه مجذوب سالک شدن .....
67	معنای حیات طیبه .....
68	منفعت دیگر سلوک در راه الهی .....
69	دعای پایانی.....
70	<b>جلسه پنجم: تمسک به شجرة طیبه، راه نجات مردم در دنیا و آخرت .....</b>
71	مقدمه بحث .....
71	علت تعلق گرفتن لقب عصر به امام دوازدهم .....
72	انحصار امامت و خلافت در خاندان رسول خدا <small>صلی الله علیہ و آله و سلم</small> .....
73	عاقبت دوری از امام حق .....
73	ویژگی های امام .....
74	چرایی برتری امام معصوم بر تمامی افراد .....
74	تطابق تشریع احکام بر ظرفیت مکلفین .....



## امام عصر پاکی‌ها

75	دلیل اقتدای حضرت عیسی ﷺ به امام زمان ﷺ
75	انسان کامل .....
76	صدق واقعی لیلهالقدر.....
77	امام معصوم مجرای فیوضات الهی.....
78	رامبودن زمین بهسبب وجود امام معصوم .....
78	عامل عاقبت به خیری در دنیا و آخرت .....
79	شمولیت لطف امام معصوم بر تمام موجودات.....
80	رحمانیت خداوند متعال بر بندگان عاصی .....
80	معنای دیگر از سوره «والعصر».....
81	تجلى برخی از شئونات انسان کامل در مؤمنین .....
81	عاقبت متمسکین به شجره طیبه.....
82	دعای پایانی.....
83	جلسه ششم: ارجاع دهنده‌گان الهی، چراغ سعادتمندی در دنیا و آخرت .....
85	تأثیر مرجع مناسب در زندگی .....
85	شناخت و بیزگی‌های مرجع مناسب .....
86	نام‌گذاری خالق عالم تکوین .....
86	منشاً اختلاف در وجود خداوند .....
87	ثبت اصل وجود خداوند در افکار عموم .....
88	مناسب‌ترین راهنمای .....
88	دلیل رجوع به پروردگار.....
89	مفهوم‌شناسی توکل .....
89	نمونه‌ای از توکل واقعی به خداوند .....
90	یکی از چراغ‌های هدایت باطنی .....
91	پاسخ خداوند به توکل کنندگان بر او .....
92	فائیده رجوع به انبیا در دنیا و آخرت .....
92	دیگر منابع و مراجع الهی .....
93	عاقبت پیروان مراجع الهی .....
94	وفداری اصحاب سیدالشهدا در آخرت .....
95	غروب عاشورا .....
96	دعای پایانی .....



**جلسه اول**

**عصر ظهور، پایان تمام**

**آلودگی‌ها**

**و سرآغاز پاکی‌ها**



# تدبیر، راه به دست آوردن ظرایف قرآنی

غلب کسانی که از زمان ائمۀ طاهرين تا الآن با قرآن مجید سر و کار داشتند، کلمۀ «عصر» را که در قرآن مجید (دومین آیه یکی از کوتاهترین سوره‌های جزء آخر قرآن) به کار گرفته شده، «روزگار» معنا کردند. البته عاشقان قرآن اگر در آیات قرآن تدبیر کنند، یعنی اهل جستجو در عمق آیات قرآن و گرفتن معانی کاربردی از قرآن باشند، توفيق یافتن نکات بالرزشی را پیدا می‌کنند؛ چون بدون تدبیر، انسان می‌تواند فقط دنبال معانی لغات بود. اما به قول حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام، در قرآن لطایف، اشارات، حقایق و حکمت‌هایی است که همه اینها را می‌توان در هر یک از آیات قرآن یافت.<sup>۱</sup>

## انبیا و ائمۀ طاهرين، معلمان الهی

آنها بی‌هم که اهل این‌گونه ارتباط گرفتن با قرآن هستند، معمولاً برای اینکه دچار اشتباه نشوند، به روایات اهل بیت که در تفسیر آیات قرآن مجید وارد شده است، تکیه می‌کنند و از خطا و اشتباه مصون می‌مانند؛ چون پروردگارِ عالم فکر و عقل و یافته‌های ما را میزان و

۱. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۰: «قال الحسين بن علي علیه السلام: كتاب الله عز وجل على أربعة أشياء على العبارة، والإشارة، واللطائف، والحقائق، فالعبارة للعوام، والإشارة للخواص واللطائف للأولىاء، والحقائق للأبياء».

حد نمی‌داند. اگر اندیشه، فکر یا تعقل ما در این زمینه، نه در علوم مادی، در همین مسائل معنوی حق بود، نیازی نداشت که پروردگار عالم برای سنجش یافته‌های ما معیار و میزانی مثل انبیا و ائمه طاهرين قرار دهد. یکبار و به یک نفر قرآن را نازل می‌کرد و بعد از آن می‌گفت: به خود مردم واگذار کنید، حق همان است که یافتند.

## محدوده درک و فهم عقل

عقل و فکر ما ارزش دارد؛ اما به قول اهل دل، عقل و فکر ما، عقل جزئی است؛ یعنی قدرت این را ندارد که نسبت به واقعیات فraigیر شود و اشتباه می‌کند. به این خاطر است که پروردگار چندبار (دوسه مرتبه‌اش در سوره بقره و آل عمران و جمعه است) برای قرآن مجید، معلم معرفی کرده است. معرفی کردن معلم یعنی چه؟ یعنی همه شاگرد هستید و شاگرد هم بدون معلم، حقیقت را نمی‌تواند پیدا کند. ممکن است خودش در دو جا حقیقت را پیدا کند، اما در ده جای دیگر باطل را حقیقت بداند و منحرف و گمراه بشود. آن وقت آدمی می‌شود که فکر خودش را بر قرآن تحمیل کرده است.

حضرت عسکری علیه السلام به شخصی فرمودند: شنیدم قرآن را مستقلًا تفسیر می‌کنی؟ مستقلًا یعنی بدون معلم، خودت را معلم می‌دانی. گفت: بله. شما ببینید وجود امام چقدر با من فرق دارد! حضرت فرمودند: این تفسیری که از آیات قرآن درمی‌آوری و درک می‌کنی – به قول ما – آیا می‌توانی قسم حضرت عباس بخوری که قصد و منظور پروردگار صدرصد همین بوده که تو تفسیر کرده‌ای؟! چطور می‌خواهی این مسئله را اثبات کنی؟! مگر فکر تو فraigیر به علم خداوند است که فهمیده‌ای این تفسیر تو همان مقصود خداوند از آیه است؟!

## یکی از نشانه‌های مؤمنین

﴿«لِمَّا كُلُّ الْأَنْبَابِ﴾<sup>۱</sup> یعنی شما شاگرد هستید. انسانی که مؤمن است، این مطلب را باید باور کند. آن کسی که دین ندارد، به هیچ‌کدام از این مطالب باوری ندارد، حتی به خود قرآن هم باور ندارد؛ اما آن کسی که در حدی اهل دین و خداست، متدين است، این نکات قرآن

کریم را قبل از ورود به قرآن باید باور کند. این باور، یکی از پایه‌های ایمان است که من با «وَ يَعْلَمُهُمُ الْكِتَاب» باورم شود شاگرد و سرنشین هستم و نمی‌توانم کشتی را در دریای زندگی به تهایی به مقصد هدایت کنم؛ باید خود را به دست کشتی ران بدهم!

## معلم خوب، راه نجات از طوفان‌ها

مرحوم آیت‌الله‌العظمی « حاج شیخ محمدحسین غروی اصفهانی » در این ۱۵۰ ساله اخیر از نظر علمی، آدم بسیار کم‌نظیری بوده‌اند. ایشان یک دیوان شعر دارند که واقعاً عالمانه است. من وقتی که بچه مدرسه‌ای بودم، مذاخ‌های آن زمان شعرهای ایشان را زیاد می‌خواندند. شعرهای ایشان حکیمانه است؛ علم است. الان اشعار ایشان را کم می‌خوانند یا نمی‌خوانند. حداقل من در این ۲۷-۲۸ سال، در هر جلسه‌ای که بودم، شعرهای ایشان را نشنیده‌ام. ایشان یک غزل دارند که یکی از باحال‌ترین غزلیات دیوانشان است؛ بسیار عالی است و خیلی نکات زیبایی دارد. اول این غزل با این شعر شروع می‌شود، اگر دیوانش را دارید و امشب خواستید آن را ببینید، شروع آن با این خط است:

اگر روزانه باشد یا شبانه ندارم جز نوای عاشقانه<sup>۱</sup>

بعد بقیه ایيات را بیان می‌کنند تا به این خط از شعرشان می‌رسند که به قول ما که یک مقدار شعر بلد هستیم، این خط، شاهکار یا گل این غزلشان است:

اگر نوح است کشتی‌بان مکن هُول از این دریای ناپیدا کرانه

اگر می‌خواهی بدون نوح وارد این دریا شوی، غرق‌شدن در همان لحظات اول حتمی و قطعی است.

## دنیا، گرداب بی‌پایان

با توجه به راهنمایی‌هایی که به ما شده است، وجود مبارک حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برای شاگردشان هشام‌بن حکم، از لقمان حکیم نقل می‌کنند. لقمان پرسش را نصیحت می‌کرد که یک نصیحتش این بود: «يَا بُنِيَّ! إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ».<sup>۱</sup>

۱. دیوان غروی اصفهانی: غزل ۱۱۹.

انسان اگر این مطالب را باور کند، سالم زندگی می‌کند. چقدر عالی! مشکل مردم دنیا این است که خیالات خود را در امور معنوی باور می‌کنند. مردم عالم این مشکل را دارند که در هر چیزی یا به دردخور یا به دردناک اندیشه می‌کنند؛ ولی درباره خودشان اندیشه نمی‌کنند. لقمان فرمود: «*يا بُنيَ! إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ*<sup>۲</sup>»<sup>۳</sup> این دنیا را می‌بینی؟ آن چیزی که چشم من بصیر حکیم یاری شده از جانب خدا می‌بیند، دریایی است که کف آن معلوم نیست. اگر در این دریا بیفتی و ده متر یا پنجاه متر پایین بروی، به کف می‌رسی. امروز کف دریاها معلوم است؛ اما دنیا دریایی است که کف آن معلوم نیست. پسرم، از زمان آدم علیه السلام تا حالا که من برایت حرف می‌زنم، «قد غرّقَ فيها عَالَمُ كَثِيرٌ»<sup>۴</sup> یکی دو تا نه، جهانیان زیادی در این دریا غرق شده‌اند. وقتی در این غرق شدن روحشان از بدنشان جدا شد، روح به طرف جهنم رفت تا قیامت که بدنشان را هم به آنها برگرداند و بدن را هم به جهنم ببرند؛ چون بدن و روح در دنیا، در تمام نیکوکاری‌ها و بدکاری‌ها شریک، همدست، همزلف و یکی هستند. هنگام مُردن، بدن را دفن می‌کنند؛ چون در عالم بزرخ بدن را نیاز ندارند. مثل جفت بچه که تا وقتی در رحم مادر است لازمش دارند؛ اما زمانی که قابله بچه را از مادر جدا می‌کند، جفت را جدا می‌کند؛ چون دیگر نیازی به آن ندارد و آن را خاک می‌کنند.

## راه نجات از گرداب دنیا

ما در دو جا بدن را لازم داریم؛ یکی در دنیاست، یکی آخرت. در بزرخ بدن را لازم نداریم، لذا دفسن می‌کنند و متلاشی و خاک می‌شود و دوباره آن را بر می‌گردانند. «قد غرّقَ فيها عَالَمُ كَثِيرٌ»، چه کسی غرق نمی‌شود؟ آن کسی که دستش در دست یک معلم است. کدام معلم؟ معلمی که خدا او را معلم قرار داده است، نه هر کسی که چهار نفر بنشینند و او را انتخاب کنند؛ مثل هشتاد سال پیش که در شوروی «لينین» را انتخاب کردند و گفتند معلم

- ۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۳۶.  
 ۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۳۶.  
 ۲. همان.



بشریت است؛ یا افرادی چون «مارکس»، «هیگل»، «فروید»، «داروین»، «دورکیم» را انتخاب کردند و گفتند این، معلم است. هنوز هم اینها را معلم می‌گویند و کتاب‌ها و افکارشان در دانشگاه‌ها درس داده می‌شود. الان جهان تحت تأثیر اقتصاد دورکیم و روان‌شناسی فروید و یک عده از دانشمندان صهیونیست معروف است. در دانشگاه‌ها هنوز روی تفکر این افراد کار می‌شود.

آن کسی که دستش در دست معلم انتخاب شده خداست، در این دنیایی که کف آن هم پیدا نیست، غرق نمی‌شود!

## راه سعادت و خوشبختی جهان اسلام

اما این سوره چند آیه‌ای «والعصر»، (بعد از بسم الله) حاوی نکات بسیار پرارزشی است. گاهی من در کتابخانه‌ها دیدم برای این سوره سه‌چهار آیه‌ای، سه جلد کتاب چهارصد صفحه‌ای نوشته‌اند که ۱۲۰۰ صفحه در چهارچوب این سوره می‌شود. «سید جمال الدین اسدآبادی» در کشورها، مخصوصاً مصر، به امت اسلام می‌گفت: تا این سوره در زندگی‌تان پیاده نشود، روی خوشبختی و سعادت را نخواهید دید و معطل هستید، استعمار هم بر شما حاکم است.

## گناه و ناپاکی در عصر پیامبران

بسم الله در سوره جایگاه خاص خودش را دارد و توضیح آن هم مفصل است که نود جلسه راجع به بسم الله سخنرانی داشته‌ایم که بخشی اش هم چاپ شده است.

﴿وَ لَمَّا<sup>۱</sup> وَوْ در آیه، واو قسم است؛ یعنی سوگند به روزگار. اکنون با تکیه بر آیات و روایات دیگر با هم یک تدبیری بکنیم و ببینیم که منظور از این روزگار، چه روزگاری است؟ از زمان حضرت آدم، بعد از ایشان زمان حضرت نوح، بعد زمان حضرت ابراهیم، زمان حضرت موسی، حضرت سلیمان، حضرت داود و حضرت عیسیٰ علیه السلام، همین‌طور تا



.۱. عصر:

زمان پیامبر ﷺ و یازده ائمه علیهم السلام، یعنی از زمان آدم تا الان و از حالا تا سال‌های بعد، روزگارهایی بودند که هفتادهشتاد درصد ظرف آن از آلدگی، بتپرستی، حرامخوری، ربا، زنا، ظلم، غارت و آدمکشی پر بود؛ روزگارهایی که نجس بوده، نه نجس، نجس یعنی آلدگی ظاهری، نجس یعنی آلدگی‌های معنوی و باطنی. روزگار آدم علیه السلام آلدۀ به قabil، آدمکش بود و به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام، آلدۀ به یکی از خواهرانش بود که او هم آدم ظالم و خرابکاری بود. روزگار نوح علیه السلام که ۹۵۰ سال غرق در فساد بود. روزگار ابراهیم علیه السلام، روزگار بتپرستی و نمرودیان بود. روزگار موسی بن عمران علیه السلام بدترین آلدگی را از این یهودی‌ها داشته‌ایم، روزگار مسیح علیه السلام همین طور پر از آلدگی بود. تمام این روزگارها پر از آلدگی بود.

## قسم‌های خداوند در قرآن

قسم‌های خداوند واقعًا به این قطعه روزگارهاست که نود درصدش نجس و آلدۀ بوده؟ اگر بقیه قسم‌های خدا در قرآن را بررسی کنیم، می‌بینیم خداوند متعال در قرآن به هرچه قسم خورده، صدرصد پاک است؛ قسم به خورشید، قسم به ماه، قسم به شب، قسم به روز، قسم به جان تو ای پیامبر ﷺ، قسم به آسمان، قسم به پروردگارت، قسم به زمین. اینها نوع قسم‌های قرآن است. مُقسّم علیه‌اش، یعنی آنچه که خدا به آن قسم خورده، موجود پاک است. روش پروردگار است که به چیزی قسم می‌خورد که صدرصد پاک است؛ یا پاک مادی، یا پاک معنوی.

## مراد از قسم به «عصر»

ما در قرآن نداریم پروردگار عالم به یک چیز آلدۀ قسم خورده باشد. وقتی به شیء آلدۀ قسم نخورده است، طبق روش پروردگار، نباید به زمان آلدۀ قسم خورده باشد. این روزگاری که خدا به آن قسم خورده، چه روزگاری است؟ روزگاری است که ظرف آن از عدالت همه‌جانبه پر است و از ظلم کاملاً خالی. عدالت چنان در آن ظرف پر است که



جای یک ذره فساد برای اینکه بباید و یک گوشۀ این طرف بشیند، وجود ندارد. در تمام روزگارها از ﴿بِنَفْسِنَّا لَنِّي نَحْنُ﴾<sup>۱</sup> پر بوده؛ اما روزگار امام دوازدهم که ظرفش پر از عدالت است، مردم آن زمان (زن، مرد، جوان، پیر، کاسب و آنها) که در حکومت امام زمان ﴿ع﴾ دولتی هستند) مصدق این آیه هستند: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَكْبَرُ﴾<sup>۲</sup>. قسم به روزگار که تمام مردم در خسارت هستند؛ الا آن روزگاری که ﴿إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْضِ وَمَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَعْمَاءِ﴾<sup>۳</sup>. به چنین روزگاری جا دارد که قسم خورده شود.

در چنین روزگاری، طبق قرآن و روایات (من مجموع آن را می‌گویم؛ چون آیات مربوط به امام عصر را که ائمه ما به ایشان تأویل کرده‌اند و روایاتی که مربوط به عصر حکومت ایشان را دیده‌ام)، یک مرد، یک زن، یک جوان، یک پیر، یک کاسب، یک دولتی هوس گناه نمی‌کند. مردم آن زمان به این نتیجه می‌رسند که ما ابداً به گناه نیاز نداریم، هیچ خلائی را با گناه نمی‌توانیم پر کنیم و نیاز همه به خوبی‌هاست و به بدی‌ها نیاز نداریم. به روزگاری که ایمان و باور مردمش این است که من در هیچ‌چیز برای پیشبرد کارم به گناه نیاز ندارم، قسم می‌خورد. الان هم ما به گناه نیاز نداریم، اما خودمان را نیازمند آن کردہ‌ایم!

## اعتقاد مردمان عصر ظهور

عالی در اصفهان بود. من در نودسالگی اش طلبه بودم. از قم دوبار به دیدنش رفتم. آن وقت هم که من به دیدنش رفتم، چشم‌هایش از کار افتاده بود و نمی‌دید؛ ولی من تا الان که پنجاه سال گذشته است (من آن وقت بیست سالم بود) عاشقش هستم. اعتقاد آن زمان این بود که اعلم علمای شیعه در قم و نجف است. یکی از علمای بزرگ اصفهان برای خودم می‌گفت: من شاگرد ایشان بودم، آدم خدمتشان که اجازه بگیرم برای ادامه تحصیل به نجف و نزد مراجع نجف بروم و ایشان تشویقم کرد. من چهار ماه در نجف،

پای تمام درس‌ها رفتم و دیدم چیزی به من اضافه نمی‌شود؛ ولی حاج آقا رحیم ارباب از نجف اضافه‌تر بود. عمامه هم نداشت و کلاه‌پوستی می‌گذاشت.

به ایشان گفتند: شما چه نظری در مورد خودتان دارید؟ ایشان فرمودند: من درباره علم نسبت به خودم هیچ نظری ندارم. یعنی کنار عالمی مثل خدا، انبیا و ائمهٔ طاهرين من خودم را عالم نمی‌دانم؛ اما دو نظر در زندگی‌ام برای خودم دارم که اگر بگوییم، به سود شماست: یکی اینکه از قبل از سن تکلیف، نه غیبت کرده‌ام و نه غیبت شنیده‌ام. ما نیازی به غیبت داریم؟! نه، اصلاً! حاج آقا رحیم که نود سال غیبت نکرد و غیبت نشید، چه خلائی در زندگی‌اش بود؟! و یکی هم فرمودند: من در این نود سال تا حالا که چشمم از کار افتاده، یک‌بار از بچگی به نامحرم نگاه نکردم. ما چه نیازی به نگاه کردن به نامحرم یا ربا یا شهوت حرام داریم؟! برای مردم روزگار امام عصر<sup>ع</sup>، «این نیاز ندارم» یک مسئلهٔ باورشده است. برای اینکه کاری را پیش ببرند، نیاز به هیچ گناهی ندارند؛ اما به تمام خوبی‌ها نیاز دارند. به تک‌تک آن مردم می‌شود قسم خورد، چه رسد به زمانشان که نورانی‌ترین و پاک‌ترین روزگار جهان است.

## احوال مردم در زمان ظهرور

در روایاتمان موجود است که زمان امام عصر<sup>ع</sup> بازارها مأمور ندارد؛ چون مردم، نیاز ندارند که مأمور مغازه‌ها را بپاید. طلافروشی هم زمان امام زمان<sup>ع</sup> وجود دارد. جوان‌ها، دخترها و پسرها آن زمان هم ازدواج می‌کنند و انگشت‌ری، گردن‌بند و دست‌بند، طبیعی زندگی است. طلافروش یا کاسب‌های دیگر وقتی که غروب بخواهدن به خانه‌شان بروند، نیاز نمی‌بینند کرکره را پایین بکشند، دزدگیر را روشن کنند، قفل الکترونیکی بزنند یا شماره به کلانتری بدھند؛ چون می‌دانند در زمانی قرار دارند که دزد پیدا نمی‌شود؛ چون هیچ‌کس خودش را نیازمند دزدی نمی‌بیند و می‌گوید من برای پیشرفت کارم یا یک لقمه نانم یا زندگی‌ام نیاز به دزدی ندارم، این است که همین‌طوری در مغازه‌ها را باز و رها می‌کنند و ظهر به نماز می‌روند و بعد هم که می‌آینند، همه‌چیز سر جایش است؛ چون



هیچ کس احساس نیاز به دزدی، غارت، خوردن ارث خواهر و برادر و ریختن خون نمی‌کند. اصلاً مردمی هستند که احساس نیاز به گناه نمی‌کنند! عصر، یعنی روزگار در زمان ایشان فقط ظرف پاکی و درستی است. ما که خیلی آرزو داریم آن زمان را ببینیم! اگر بخواهیم آن زمان را ببینیم و اینکه ما را قبول کنند، باید این احساس نیاز به گناه در ما کشته و درختش ریشه کن شود.

## برکت وجود امام زمان

«خواجه نصیرالدین طوسی» جمله‌ای دارند؛ جملهٔ خیلی فوق العاده‌ای است. خواجه شخصیت کم‌نظیری بود. یک لقب که داشمندان بزرگ به خواجه دادند، «استاد البشر» است و یک لقب دیگر هم «عقل حادی عشر». آن زمان‌ها می‌گفتند: کارگردان جهان که زیرمجموعهٔ پروردگارند، ده عقل است. ببینید خواجه چه شائی داشته که فلاسفه به ده عقل، ایشان را هم اضافه کرده‌اند و عقل حادی عشر می‌گویند. ایشان قائل به غیبت امام دوازدهم نبود. اصلاً مثل ما نمی‌گفت امام غایب و قائل به غیبت نبود. ایشان می‌گفت: «**وجوده لطف و غیبت منا**<sup>۱</sup>» ما غایب از ایشان هستیم، ایشان از ما غایب نیست. علت غیبت، ما هستیم نه او. کاری که حافظ می‌گوید بکنیم تا او را ببینیم:

غسل در اشک زنم گاهل طریقت گویند      پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز<sup>۲</sup>  
اگر این پرده‌های ظلمانی از جلوی چشم همهٔ ما کنار برود، می‌فهمیم که او غایب نیست  
تا او را نبینیم، بلکه ما از او غایب هستیم. او که ما را می‌بیند، پس او حاضر است. ما او را  
نمی‌بینیم، پس ما غایب هستیم. بنابراین شاگرد غایب ما هستیم و امام حاضر اوست. او  
امام غایب نیست. این همان گفتهٔ خواجه است.

## خنکای محبت امام زمان

۱. تجرید الاعتقاد، ص ۲۲۱.

۲. دیوان حافظ، ص ۲۶۴.

معروف است که شخصی به علامه بحرالعلوم (۲۵۰ سال پیش، پرچم مرجعیت شیعه دست ایشان بود و ایشان معاصر با ملامه‌هدی نراقی بودند. ملامه‌هدی در ایران بود، ایشان هم در نجف ساکن بودند. هر دویشان هم اعلم بودند) عرض کرد: در طول عمرتان اتفاق افتاده که چهره امام دوازدهم را، ولو از دور و اینکه با شما حرف نزدہ باشند، ببینید؟ فقط ایشان را دیده باشید و یقین هم شده باشد که ایشان هستند؟ ایشان فرمودند: من بارها گرمی آغوش امام عصر ﷺ را حس کردم؛ یعنی من وقتی که ایشان را زیارت کردم، امام بغل باز کردند، مرا بغل گرفته و دو دست خودشان را گره زده به من و مرا به سینه‌شان فشار دادند؛ شما می‌گویید که امام را دیده‌اید؟!

## رابطه تزکیة نفس و رؤیای صادقه

اگر ما روزگار را کوچک و محدود به خودمان بکنیم، برای خودمان روزگاری درست کنیم که با تمام پاکی در این روزگار باشیم، دیدن ایشان مشکل نیست. امام صادق علیه السلام زیبایی در یکی از آیات سوره یونس داردند، می‌فرمایند: اگر در بیداری حقایق را نبینید (عده‌ای هستند که می‌بینند)، اگر خودتان را ترکیه کنید، دیدن حقیقت در خواب، طبق قرآن امر قطعی است؛ چنان‌که یوسف چهل سال بعد خودش را در خواب دید؛ این صریح قرآن است: ﴿إِذْ أَتَىٰ بِنَيْمَانَ رَبِيعَ الْكَوَافِرَ كَوَافِرَ شَهْرٍ كَوَافِرَ شَهْرٍ وَلَمْ يَرَهُمْ بَاهِبِينَ﴾<sup>۱</sup>. چهل سال بعد، وقتی یعقوب و مادر یوسف و برادرانش کمال فروتنی را به ایشان نشان دادند، به پدرش گفت: ﴿يَا أَخْلِيلَ سَيِّدِي مِنْ قَبْلِ﴾<sup>۲</sup> آنچه من چهل سال پیش در خواب دیدم، حالا در بیداری هم می‌بینم. حداقل این است که آدم حقیقت را در خواب ببیند.



# پک داستان زیبا

۱. یوسف:

۲۰۰: یوسف

یکی از علمای اصفهان که از دنیا رفته (من اصفهان که منبر می‌رفتم، با او مأوس بودم)، برایم داستانی نقل کرد. این داستان برای زمان فتحعلی شاه قاجار است که اصفهان محور تمام علمایش دو تا عالم بزرگ بودند؛ از همه سر بودند. یکی مرحوم «آقا سید محمدباقر حجتالاسلام» بود که این طرف رودخانه، یعنی ورودی شهر از سمت تهران، یکی هم آن طرف زاینده‌رود که معروف به حسین‌آباد است. مرحوم آقا سید محمدباقر، مرجع مردم این ناحیه رودخانه بود و مرحوم ابوالمعالی کلباسی «حاج میرزا ابراهیم» مرجع آن طرف رودخانه بود.

نقل می‌کرد که مرحوم حاج میرزا ابراهیم می‌فرمودند: من در مسئله‌ای گیر کردم (با آن علمشان، با آن مرجعیشان)، برایم حل نمی‌شد، به این کتاب مراجعه کردم، به آن کتاب؛ هر کاری کردم، حل نشد. ذهنم به این مسئله درگیر شده بود و به قول امروزی‌ها، اعصابم دیگر زیر فشار این درگیری داشت خود می‌شد. باز با تکیه به گفتار امام صادق علیه السلام عرض می‌کنم که یک رشته مشاهدات مربوط به خواب است؛ آن هم برای رده‌های دسته اول! گفت: شب خواب دیدم وارد سالنی شدم. پیغمبر اکرم، صدیقه کبری تا امام زمان علیه السلام دور این سالن نشسته‌اند و آقاسید محمدباقر حجتالاسلام هم بین پیغمبر و صدیقه کبری علیهم السلام نشسته است. گفتم فرصت خیلی غنیمت است. مؤمن بالا این‌طور است؛ در خواب هم متوجه می‌شود که ذهن درگیر یک مسئله بسیار پیچیده است. گفت الان که صدیقه کبری نشسته، من بروم و این مشکل علمی‌ام را از حضرت زهرا علیها السلام بپرسم. بارک الله به معرفتش، بارک الله! یعنی یقین داشت با اینکه پیامبر علیهم السلام، امیر المؤمنین تا امام عصر علیهم السلام نشسته‌اند، علم صدیقه کبری عالم انبیاست.

او گفت: زانو زدم و عرض کردم خانم، من چندوقت است که ذهنم درگیر این مسئله است. با مطالعه و مراجعة به کتاب حل نشد، چه کار کنم؟ شما برای من حل می‌کنید؟ فرمودند: از پسرم آقاسید محمدباقر بپرس، گفت: من در خواب خیلی شگفتزده شدم! من آقاسید محمدباقر را در ذهن خودم در این حد علمی حساب نمی‌کردم؛ اما امر صدیقه کبری بود. به آقاسید محمدباقر گفتم و ایشان هم خیلی روان، پیچیدگی آن مسئله علمی را برای من حل کرد. از خواب بیدار شدم! چنان احساس امنیت و راحتی کردم و خدا را شکر کردم که این مسئله حل شد.

آفتاب‌نzedه بلند شدم، از حسین‌آباد آمدم به بیدآباد؛ اول طلوع آفتاب در خانه آقاسید محمدباقر رسیدم. در باز بود؛ وارد شدم. دیگر نزدیک درسش بود؛ تا چشمش به من افتاد، بلند شد و من را در آغوش گرفت و کنار دست خودش نشاند و گفت: چه عجب از حسین‌آباد آمدید بیدآباد! گفتم: آقا آمدم زیارت شما. گفت: خدا را شکر! خوشحال هستم! گفتم: یک مسئله پیچیده و مشکلی در ذهنم است که آدم خدمت شما، مثلاً با هم مباحثه کنیم و بینیم از طریق گفت‌و‌گو و مباحثه حل می‌شود؟ فرمودند: مباحثه کار خیلی خوبی است؛ ولی من جواب این مسئله را دیشب خدمت مادرم، صدیقه کبری به شما دادم؛ دوباره می‌خواهید بدانید؟

## راه دیدن امام زمان

در دعای شعبانیه هست: خدایا! جوری شود که حتی حجاب‌های نور که بین من و تو است، کنار برود. حجاب‌های نور، نه حجاب‌های ظلمانی؛ حجاب‌های ظلمانی که یک داستان دیگر دارد. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «کسی که دچار هر کدام از رذایل اخلاقی باشد، به تناسب آن رذایلت، دری از درهای رحمت خدا به رویش بسته می‌شود». با این چشم مگر می‌شود دید؛ با این گوش مگر می‌شود شنید؛ اما اگر انسان بخواهد ببیند و بشنود، امکان دارد. فقط از این نقطه باید شروع شود، برای اینکه حداقل آدم این چهره الهی را در خواب ببیند؛ باید بگوید من دیگر احساس نیاز به هیچ‌گناهی در زندگی‌ام نمی‌کنم و روی همین نقطه هم ثابت‌قدم بماند. یعنی از فردا به بعد، روز دوازدهم شعبان، هر گناهی هم اگر پیش بیاید، برای حل مشکلاتم و اینکه کارم پیش برود یا چیزی گیرم بباید، هیچ‌نیازی به گناه ندارم. آن وقت، اگر امتحان کنیم، می‌بینیم که چه درهایی از فیوضات الهیه به روی ما باز می‌شود. دیگر آن وقت به جای دعاکردن و گفتن «اللهم أربِي الطَّلَعَةَ الرَّشِيدَةَ» خدایا! به ما نشانش بده؛ راهش این است که بگوییم هیچ‌نیازی به گناه ندارم. حداقلش به فرموده امام صادق علیه السلام در خواب است و حداکثرش هم در بیداری است.

## جلسه اول: عصر ظهور، پایان تمام آودگی‌ها و سرآغاز پاکی‌ها

خدایا! به حقیقت امام زمان ﷺ و به حقیقت مولود امشب، حضرت علی‌اکبر علیہ السلام که امام صادق علیہ السلام او را جزء دارندگان مقام عصمت می‌دانستند<sup>۱</sup>، توفیق برطرف کردن موانع بین ما و خودت و انبیا و ائمه عنایت بفرما!  
برادران و خواهران! ما باید خیلی شجاع شویم، یک خرد زورمان کم است و کم هم شده،  
خدایا! شوق به عبادت خالصانه را در ما قوی کن!  
نفرت از گناه را در ما قوی کن!  
خدایا! گذشتگان ما اگر گرفتارند، همه‌شان را به امام عصر ﷺ ببخش!  
خدایا! دین ما، مملکت ما، مردم بزرگوار ما، محراب و منبر ما، محرم و صفر و رمضان ما،  
مرجعیت و رهبری ما را از حوادث حفظ گردان!  
وجود مبارک امام زمان ﷺ را دعاگوی ما و زن و بچه‌ها و نسلمان قرار بد!  
و



۱. مفاتیح الجنان، ص ۴۶۰: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْأَصِيلُقُ الْطَّيْبُ الْرَّكِيُّ الْحَبِيبُ الْمُغَرَّبُ وَ ابْنَ رَحْمَةِ رَسُولِ اللهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ شَهِيدٍ مُّخْتَسِبٍ وَ رَحْمَةِ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ ما أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَ أَشَرَّفَ مُنْقَابَكَ أَشْهَدُ لَقْدْ شَكَرَ اللهُ سَعْيَكَ وَ أَجْزَلَ ثَوَابَكَ وَ أَلْحَقَ بِالدَّرْوَةِ الْعَالِيَّةِ حِيثُ الْشَّرْفُ كُلُّ الْشَّرْفِ [وَ فِي الْغُرْفَ السَّامِيَّةِ] كَمَا مَنَ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَكَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ أَدْهَبَ اللهُ عَنْهُمُ الْجُنُسَ وَ طَهَرَهُمْ تَطْهِيرًا».



**جلسه دوم**

**کامل شدن عقول در**

**عصر ظهور**



## مصنویت از وسوسه‌های

### شیاطین در عصر ظهور

در جلسه قبل گفته شد روزگار امام عصر<sup>ع</sup>، روزگار ظهور همه ارزش‌هاست و چون طرف آن زمان از ارزش‌ها پر است، خداوند متعال با توجه به تعبیری که در کلمه «عصر» شد، به آن روزگار قسم یاد کرد. از روایات استفاده می‌شود که در روزگار حضرت چراغ شیطان باطن که نفس افراحت است، خاموش می‌شود. انسان‌ها در سایه تربیت، نگاه و ظهور حضرت، از درون خودشان دعوت به هیچ گناهی نمی‌شوند؛ اما از خطرات بیرونی هم همه در امان هستند؛ چون با «يَمَّا لِلَّهِ بِالْأَرْضِ قَسْطًا وَ عَدْلًا»<sup>۱</sup> سفره ظلم برچیده می‌شود. دیگر در ظاهر، کسی پیدا نمی‌شود که مردم را به گمراهی، ضلالت و فساد دعوت کند. انسان‌ها از نظر درون، این آرامش را دارند که دچار گرگ درونی نیستند و نسبت به بیرون هم خاطرشان آسوده است که دعوت‌کننده به ظلم، گناه و شرک وجود ندارد.

### تأثیر نگاه الهی امام عصر<sup>ع</sup> به مردم

در حقیقت، اصل مبارزه وجود مبارک امام عصر<sup>ع</sup> با ظلم، تجاوز، بغی، گناه و معصیت است و در این مبارزه در تمام کره زمین، طبق آیات قرآن موفقیت صدرصد نصیشان

۱. کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۳۴؛ اثبات المهدای، ج ۵، ص ۲۳۵.

می‌شود. امام باقر علیہ السلام می‌فرماید: «در آن روزگار، با نظر محبتی که ایشان به انسان‌های آن روز می‌کند (تعییر در روایت این است که دست به سر مردم می‌کشد، نه اینکه تک‌تک مردم دنیا کنار حضرت بیایند و صف بکشند و ایشان کف دست مبارکشان را بهنوبت به سر مردم بکشند؛ این، کنایه از این است که ایشان یک نظر یا نگاه الهی و عرشی به عقل انسان می‌اندازد»، تمام مردم دارای عقل رشید، کامل و بیدار می‌شوند<sup>۱</sup>. وقتی که فهم، فکر و عقل مردم کامل شود، قهرآ دنبال کمال خواهد بود؛ یعنی عقل کامل، کمال طلب و عقل جزئی، جزئی طلب است.

## علت بی‌بهره بودن بعضی از افراد در آخرت

شما همین مسئله را می‌توانید در آیات قرآن مجید هم ببینید؛ از باب نمونه پروردگار در سوره مبارکه بقره می‌فرماید: «فِمَنِ النَّاسِ»<sup>۲</sup> «من» یعنی گروهی، برخی، نه همه. اگر می‌فرمود «الناس»، معنی اش «کل الناس» می‌شد؛ اما می‌فرماید «مَنِ النَّاسِ»، یعنی تعدادی «من یقُول» یا به زبان دهان یا به زبان حال این‌گونه دعا می‌کنند: «بِأَنْتَ النَّاَسُ»<sup>۳</sup> و دعایشان را هم همینجا ختم می‌کنند. قرآن مجید می‌گوید درخواستشان از پروردگار که دنیا و آخرت و خزانه‌اش غیرمنحوس است و اگر تمام مردم عالم دنیا و آخرت بخواهند، به همه هم که عطا بکنند، خزانه‌اش غیرمنحوس است و کم نمی‌آورد؛ ولی اینها گروهی‌اند که می‌گویند: خدایا! ما خانه، پول، ماشین، پاساز و اضافه‌شدن ثروت می‌خواهیم. از این مرز جلوتر هم نمی‌آیند و چیز دیگری نمی‌خواهند و درخواست دیگری ندارند. **﴿عَلَيْنَ**

1. الكافی (ط - اسلامیه)، ج ۱، ص ۲۵: «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْوَشَاءِ عَنْ الْمُنَّى الْحَنَاطِ عَنْ قُتَيْبَةَ الْأَعْشَى عَنْ أَبْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ مَوْلَى لِيْبِي شَيْبَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ قَالَ: إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعَبَادِ فَجَمَعَ كُلًا عُغُوفَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَخْلَافُهُمْ». 2. بقره: ۲۰۰: «مَنِ النَّاسُ مَنِ يَقُولُ بِأَنَّهُ أَنَّهُ أَنَّهُ أَنَّهُ أَنَّهُ أَنَّهُ». 3. بقره: ۲۰۰.

<sup>۱</sup> پروردگار می‌فرماید: این طور آدم‌ها که دعايشان اين گونه است، در آخرت هیچ نصيبي ندارند.

تفاوت آخرت با دنیا

ما طلبه‌ها می‌گوییم این گونه آیات، نکره در سیاق نفی است. «ما له» یعنی  
برایشان وجود ندارد، نیست، ندارند و نخواهند داشت. کلمه «خلق» الف و لام ندارد؛ اگر  
یک لغت، بدون الف و لام در یک جمله نفی قرار بگیرد، افاده عموم می‌کند؛ یعنی اینها به  
اندازه ارزن هم در قیامت بهره و نصیب ندارند. برای این است که اینها دنبال رشد عقل  
نرفتند؛ و گرنه، اگر اینها عقلشان را با علم انبیا و ائمه و اولیا تقدیه می‌کردند، به فرموده  
امیر المؤمنین علیه السلام می‌دیدند که ماورای این عالم، عالم دیگری است که با این عالم خیلی  
فرق دارد؛ فرقش این است که در آنجا مرگ وجود ندارد و زندگی ابدی است، خستگی،  
محرومیت و پیری نیز وجود ندارد.

## ثمرة ارتباط عقل با اولای الهی

وقتی که عقل یک نفر با ارتباط با انبیا و قرآن و ائمه و اولیا تقویت شد، این نورافکن از دنیا هم آدم را رد می‌کند و «یعلُّم» به اینکه ماورای این دنیا، دنیای دیگری است. این عقل پخته (در دنباله همین آیه است) وقتی می‌خواهد دعا کند، می‌گوید: ﴿بِآَنَّمَا لَهُمَا جَنَاحَةٌ مِّنْ أَنْ يَعْلَمُوا﴾<sup>3</sup> در آیات دیگر قرآن هست: ﴿يَسْأَلُهُمْ﴾<sup>3</sup> من دعای اینها را مستجاب کرده‌ام، نه اینکه مستجاب می‌کنم؛ یعنی هم سفره خیر دنیا را برایشان پهن کرده‌ام و هم سفره خیر آخرت

٢٠٠ بقره:

را. دنیايش را که به تدریج می‌رسند و آخرت هم که باید انتقال پیدا کنند تا سر آن سفره ابدی و دائمی قرار بگیرند.

## تفاوت عقل کامل با عقل جزئی

این یک نکته مهم در قرآن است که عقل جزئی دنبال امور عظیمه نمی‌رود؛ مثلاً می‌خواهد رفیق انتخاب کند، یا یکی مثل خودش یا یکی پستتر از خودش را انتخاب می‌کند؛ اما عقول کامله وقتی می‌خواهند انتخاب کنند، ائمه، عالمان ربانی یا اولیای خدا را انتخاب می‌کنند. آنها یکی که عقول جزئیه دارند، برای انتخاب پول دنبال ربا، غصب، رشو، مال دزدی و اختلاسی می‌روند؛ اما عقول کامله کاملاً این را احساس می‌کنند که لقمه حرام هرچه می‌خواهد باشد، بدون شک آتش دوزخ است؛ چنان که قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ إِلَّا هُنَّ بَشَّارٌ فِي الْأَنْوَافِ﴾.<sup>۱</sup> آن کسی که عقل کامل دارد، نمی‌نشیند که آتش بخورد و دنبال لقمه حلال می‌رود. این فرق بین افرادی است که دارای عقول جزئیه‌اند و آن عقل دوم را که از طریق وحی و انبیا و ائمه ساخته می‌شود، ندارند و به قول امیرالمؤمنین ﷺ دارای عقل طبیعی هستند؛ این دو عقل را حضرت تقسیم کرده‌اند. بیشتر می‌گویند این مسئله برای جلال الدین رومی است؛ ولی ما که با آیات و روایات سروکار داریم، می‌دانیم که این گونه مسائل بسیار بالارزش، ابتکار غیر انبیا و ائمه نیست.

## عقل مسموع

ما در تمام شش دفتر مثنوی، مسئله عقل جزئی و عقل کلی را می‌بینیم. فرصتی برای من پیش آمد، در مثنوی خیلی سیر کردم. سال ۵۶ وقتی ما را به زندان بردند، ۲۴ ساعت بیکار بیکار بودیم و فقط دیوارها را می‌دیدیم. در سلول هم من تنها بودم. سلول انفرادی بود و یک خرده از قبر بزرگ‌تر بود؛ جای یک نفر بود. سربازی مأمور محل زندان ما (طبقه دوم کمیته مشترک) که یک روز مرا به آنجا دعوت کردند، هم جایم را نشانم دادند و هم

عکسی که با گردن بند و شماره زندان انداده بودند) بود. من به این سرباز گفتم اگر مشکلی برایت پیش نمی‌آید، یک کتاب بیاور که من بخوانم. گفت: چه کتابی؟ گفتم: هر کتابی که می‌شود، در لباست قایم کن که نبینند و برایم بیاور. او هم مثنوی را برای من آورد. خودش هم نمی‌فهمید که این کتاب چیست؛ اهل این حرف‌ها نبود. آنجا من دیدم که جلال‌الدین بسیار عقل جزئی و عقل کلی کامل را مطرح می‌کند؛ ولی ما می‌بینیم در قرآن مجید آثاری که خدا از مردم بیان می‌کند، دلیل بر این است که عقل آنها عقل جزئی است یا به قول امیرالمؤمنین علیه السلام عقل مادرزادشان است؛ عقل طبیعی. یک عقل دیگر که همین عقل است، ولی عقل بالغ شده که از طریق گوش و چشم به بلوغ می‌رسد؛ امیرالمؤمنین علیه السلام این عقل را «عقل مسموع» گذاشته است؛ یعنی این عقل حرف خدا و انبیا را گوش داده و مطالعه کرده است (این گوش را در مقابل دهان اولیای الهی گرفته) و بالاترین کمکی که آنها به او داده‌اند، رشد عقلی برایش ایجاد کرده‌اند. آن کسی که عقل کامل دارد، نمی‌تواند به این دنیای محدود فانی زودگذر ازدست‌رفتنی قابل تغییر قابل‌حوال اعتماد کند؛ اصلاً اعتماد کردن برایش نمی‌آید.

## زندگی دنیایی انسان با عقل کامل

این شخص با دنیا چه کار می‌کند؟ تمام ابزاری که می‌تواند از دنیا در راه یک زندگی پاک در دنیا به کار می‌گیرد و همین ابزار را به «بیشه زینت»<sup>1</sup> در عالم آخرت تبدیل می‌کند. با بقیه مردم دنیا در دنیاست، اما زندگی‌اش متفاوت است؛ سراسر زندگی‌اش پاک، پاکیزه، طیب، حلال، شکرگزار، اهل معرفت، اهل بصیرت، اهل بیانش، اهل صدق و اهل وفات. همه اینها در آیات و روایاتمان مطرح شده است؛ مثلاً درباره حضرت ابراهیم علیه السلام پروردگار عالم می‌فرماید: «أَنْ». <sup>2</sup> «وَقَّى» تشدید دارد و معنی‌اش این است که ابراهیم علیه السلام در تمام



1. حافظه: ۲۷؛ قارعه: ۷.

2. نجم: ۳۴؛ (بیشه زینت).

تعهداتش به خلق و خالق کاملاً وفادار بود. او لمس کرده بود که زندگی فقط ارزش‌هاست؛ و گرنه نمروdiان که ظاهر زندگی زیبا را داشتند. آنها کاخ، باغ، پول، درآمد و ثروت داشتند؛ اما ابراهیم<sup>علیه السلام</sup> اینها را زندگی نمی‌دید و زیر پرده‌شان آتش می‌دید. **(منی بازیم گفت: اهلات و الدین)**<sup>۱</sup> ما پرده را از جلوی چشم ابراهیم<sup>علیه السلام</sup> برداشتیم و آن فرمانروایی واحد بر عالم هستی را به او ارائه کردیم؛ لذا در تمام عمرش، مانند انبیای گذشته و انبیای بعد دنبال امور بی‌ارزش اصلاً نرفت؛ چون اولاً می‌دانست خیر دنیا و آخرت از دل ارزش‌هاست و دوزخ از دل امور پست و ناچیز بیرون می‌آید.

## محبوب‌ترین و منفور‌ترین اعمال نزد خدا

وجود مبارک حضرت سیدالشهدا<sup>علیه السلام</sup> می‌فرمایند: من شش‌هفت سال عمرم را کنار پیغمبر بودم (روز از دنیارفتن پیغمبر حضرت حسین<sup>علیه السلام</sup> هفت سالش بود). خیلی از مطالب ناب پیغمبر<sup>علیه السلام</sup> را که ابی عبدالله نقل کرده‌اند، از همان هفت سال زندگی‌شان با پیامبر<sup>علیه السلام</sup> است. جمله اول روایت این است: «کان يقول»، «کان» فعل ماضی و «يقول» فعل مضارع است. در ادبیات عرب، زمانی که فعل ماضی با مضارع ترکیب می‌شود، ماضی استمراری می‌شود؛ «کان يقول» یعنی من در این هفت سال همواره از پیغمبر<sup>علیه السلام</sup> شنیدم و این جمله را می‌گفت. انگار این جمله را پیامبر<sup>علیه السلام</sup> مرتب در خانواده‌شان تکرار می‌کردنده: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَعَالِي الْأُمُورِ وَأَشْرَافَهَا» خداوند عاشق ارزش‌هاست «وَيُكْرُهُ سَفَسَافَهَا»<sup>۲</sup> و متغیر از امور پست بی‌ارزش ناچیز.

## علت جهنمی‌شدن برخی از افراد

آنها بی که دنبال امور پست می‌روند، اسیر عقل جزئی هستند و تقصیر خودشان است که اسیر عقل جزئی شده‌اند. خیلی جالب است؛ قرآن می‌گوید: روز قیامت این کارگردان‌های



جهنم از جهنمی‌های بدبخت سؤال می‌کنند: ﴿اللَّهُ يَعْلَمُ تِيَّا﴾<sup>۱</sup> شما که در دنیا بودید، هشداردهنده‌ای برایتان نیامد؟ یک پیغمبر، امام، ولی‌الله، عالم ربانی که شما را از این خطری که دچارش شده‌اید و دیگر هم نجاتی ندارید، آگاهتان کند و هشدارتان بدهد. می‌گویند: ﴿أَعْلَمُ بِمَا بَلَّغَنِي﴾<sup>۲</sup> هشداردهنده آمد؛ اما ما با هیچ کدام تماس نداشتیم و سراغشان نرفتیم. در سیزده سالی که پیغمبر ﷺ مکه بود، خیلی‌ها در مکه بودند و یکبار نزد پیغمبر ﷺ نیامدند. در ده سالی که پیغمبر ﷺ مدینه بود، خیلی‌ها در مدینه بودند و یکبار محضر پیغمبر نیامدند. از این انسان‌ها در دنیا زیاد است؛ در ایران خودمان هم زیاد است.

## عقول جزئی، اسیر دنیا

یک شهری منبر دعوت داشتم؛ شب اول وقتی وارد مسجد شدم، دیدم مهندسی این مسجد خیلی زیباست؛ اما یک گوشۀ این مسجد بسیار زشت بود. بعد از منبر به کارگردان مسجد و جلسه که بسیار انسان والا بی بود و برادرخانم آیت‌الله ضیاء‌آبادی (جمعه‌ها تلویزیون منبرهایش را می‌گذارد؛ همه آن قرآن و روایت است و دلسوز هم صحبت می‌کند) گفتم: شما که این قدر خرج کرده‌اید، عیب این گوشۀ مسجد چیست؟ ایشان گفت: پشت این دیوار یک خانه دوهزار متری است (این که می‌گوییم، برای چهل سال پیش است)، مهندس ما گفت فقط پنج متر از این دوهزار متر را که بگیریم، این نقشه ما کامل از آب درمی‌آید. مالک این باغ یک پیرمرد ۸۵ ساله است؛ خودش و زنش هستند و اولاد ندارد. آن زمان که ما سراغ پنج متر زمین رفتیم، زمین متری دوهزار تومان بود. این گوشۀ مسجد هم به ساختمان وصل نبود و ساختمان آن طرف زمین بود و پشت مسجد، باغ بود. سه چهار نفر شدیم و پیش این پیرمرد رفتیم و گفتیم: ما برای مسجد یک نقشه گرفته‌ایم؛ مسجد کاهگلی و خشتشی است و می‌خواهیم آن را برای عبادت مردم بازسازی کنیم. شما پنج متر از این حیاط دوهزار متری را به خانه خدا بفروش! گفت: با خدا معامله نمی‌کنم!



.۱. ملک:

.۲. ملک:

گفتیم: به ما بفروش! گفت: چون برای مسجد می‌خواهید، به شما هم نمی‌فروشم. گفتیم: متري دوهزار تومان را پنج هزار تومان می‌خریم. گفت: نمی‌دهم. گفتیم: ده هزار تومان. گفت: نمی‌دهم. گفتیم: بیست هزار تومان. گفت نمی‌دهم. بعد هم مُرد و اینجا هم مانده؛ ما هم که دیگر مسجد را ساخته‌ایم و اگر هم بخواهیم، نمی‌دانیم چه کسی ورثه‌اش است؛ چون بچه هم نداشت.

آن کسی که دچار عقل جزئی است، به امور پست وابسته است و حاضر نیست پنج متر زمین به نفع مردم، شهر و دین بدهد؛ چون اسیر است! عقول رشیده و کامله از این قید و اسارت آزاد هستند.

## راه آسان به دست آوردن آخرت

رسول خدا<sup>صلوات‌الله‌علی‌ہی</sup> بین مدینه و قبا رد می‌شدند (باغ‌های آبادی دارد؛ سال پنجاه که ما رفتیم، خیلی باغ‌های آبادی داشت. بین مدینه و مسجد قبا دو طرف جاده پر از باغ، سبزی کاری و آب فراوان بود)، یک باگدار مدینه‌ای که جلوی در باغش ایستاده بود، گفت: آقا! باغ، آب خوبی دارد؛ تشریف می‌آورید در باغ که میوه‌ای بخورید و کنار آب استراحتی بکنید؟! فرمودند: بله. نزدیک نماز شد؛ پیغمبر<sup>صلوات‌الله‌علی‌ہی</sup> فرمودند: من از این آب وضو بگیرم و برای نماز بروم و وضو گرفتند. یک دلال ملکی یکی دو روز بعد آمد و به صاحب باغ گفت: برای باغت یک مشتری دارم که باغت را خوب می‌خرد. گفت: من چون یک باغ دیگر هم دارم، قصد فروش این باغ را داشته‌ام؛ ولی در این باغ پیغمبر<sup>صلوات‌الله‌علی‌ہی</sup> آمده و از آب این باغم وضو گرفته است، باغ را به هیچ قیمتی نمی‌فروشم.

چند روز بعد همین صاحب باغ مسجد آمده بود؛ پیغمبر<sup>صلوات‌الله‌علی‌ہی</sup> فرمودند: آیه جدیدی بر من نازل شده است و آن را خوانند؛ ﴿نَّا لِإِبْرَاهِيمَ بَشَّارَ مَا نَجَّبَنَ﴾<sup>۱</sup> شما به نیکی واقعی نمی‌رسید، مگر از آنچه که مورد علاقه‌تان است، انفاق و هزینه کنید. آیه را که پیغمبر<sup>صلوات‌الله‌علی‌ہی</sup> خواندند، صاحب

باغ آمد و گفت: یا رسول الله! می خواهم باغی که در آن وضو گرفته اید، در راه خدا بدhem که به این آیه عمل کرده باشم. ببینید این عقل چقدر پخته است! گفت: چون من یک باغ دیگر دارم که خرج زندگی ام را می دهد و می خواهم این باغ را که فقط به ثروتمن اضافه می کند، به شما بدhem. فرمودند: به من نده. گفت: چه کار کنم؟ فرمودند: در قوم و خویش فقیر داری؟ گفت: دارم. فرمودند: بین آنها تقسیم کن. گفت: چشم. ببینید عقل پخته در خریدن آخرت خیلی آدم راحتی است؛ ولی عقل نپخته که مربوط به همان روح مادر است (مثل آن نودساله)، پنج متر زمینش را نمی دهد. آن بچه بود؛ ولی بچه نودساله.

## درک عقول کامل از خوبی‌ها و بدی‌ها

مصعب بن عمیر هجده سالش بود، اما مرد کامل الهی بود. قیس بن مسیحه صیداوی سالش بود؛ اما وقتی که قیس شهید شد، امام حسین علیه السلام این آیه را برایش خواند: «من بالذین بعله صدقاً ما جعلنا اسدیلهم فی نعمتِ نعمتِ من فی نعمتِ نعمتِ من». <sup>1</sup> امام حسین علیه السلام جوان ۲۸ ساله را مرد مردان معرفی کرد؛ این فرق بین عقل کامل و عقل جزئی است. عقل جزئی وقتی دعا هم می‌کند، دعای احمقانه می‌کند: «رَبَّنَا آتَنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً» قرآن می‌گوید تا همینجا متوقف می‌شود؛ ولی عقل پخته می‌گوید: «بِالْأَكْثَرِ السَّيِّئَاتِ مِنْ الْآثَمَاتِ مَنْفَعَ الْمُنْفَعُ». <sup>2</sup> «وَمَنْفَعُ الْمُنْفَعِ». <sup>3</sup> جمع این مطالب در سوره بقره و آل عمران است.

اما عصر ﷺ با اشاره‌ای که به عقول مردم زمان می‌کند (اشاره و توجه معنوی)، عقل‌ها در وجود هر کسی به تناسب ظرفیت‌ش، عقل کامل می‌شود. مردم زمان ایشان نه دنبال جزئیات هستند، نه دنبال گناه؛ چون عقل کامل است، گناه را دوزخ می‌بیند و خودش را هزینه به‌دست آوردن جزئیات نمی‌کند. اگر یک میخ یا یک لیوان به او بدهی، همان را تبدیل به ابزار زندگی، آخرت می‌کند.

١. احزاب: ۲۳

٢. يقر: ٢٠: وينهي من يتوال بعد آتاني الشاهقة في الآئمة متى وفاتها بـ اللار .

<sup>3</sup> مراجعتها كمساهمة ثانية للباحث، لأنها تأتي من كثيرون، مما يزيد من صعوبة تحديد مصدرها.

## نمونه‌ای از افراد دارای عقول کامل

عقل پخته بلد هستند؛ من خودم این مطلب را بلد نبودم و از یک روحانی در جنوب خراسان یاد گرفتم. از جنوب خراسان به بیرجند می‌رفتم؛ ظهر بود که در یکی از شهرهای وسط راه پیاده شدم و پرسیدم عالم مورد توجه اینجا چه کسی است؟ به من گفتند و به خانه‌اش رفتم؛ او من را شناخت و خیلی هم احترام کرد و گفت: کجا می‌روی؟ گفتم: می‌روم بیرجند. ماشینم بیرون است. گفت: من نمی‌گذارم بیرجند بروی؛ ناهار را بخور و بعد برو. گفتم باشد و خوشحال هم شدم که ناهار قهوه‌خانه‌ای نمی‌خورم.

این عقل‌های پخته را ببینید! گفت: تو که تا اینجا آمدہ‌ای و من کشته‌مرده گریه برای ابی عبدالله<sup>علیه السلام</sup> هستم، یک روضه می‌خوانی؟! گفتم: حتماً. روضه را که برایش خواندم، نزدیک بود جانش به لبس برسد؛ اصلاً داشت می‌مرد. اتفاقی خودش این را به من گفت و من سؤالی نکردم؛ گفت: من از این شهر در ماه یک یا دو بار با ماشین به مشهد می‌روم؛ وقتی می‌خواهم زیارت بروم، دم در حرم می‌گوییم: خدایا! من دارم به زیارت می‌روم؛ اما تنها نیستم و تنها هم نمی‌توانم بخورم، بنابراین وقتی در حرم قدم می‌گذارم، می‌گوییم: زیارت می‌کنم حضرت رضا<sup>علیه السلام</sup> را به نیابت کل فرشتگان، کل جن، بچه‌هایی که به دنیا نیامده‌اند تا قیامت، تمام گذشتگان، هرچه آدم خوب و بد است، پرندگان، ماهیان دریا و حیوانات جنگل. بعد می‌گفت از خدا که کم نمی‌آید؛ کریم است! می‌تواند سود همین یک زیارت من را به همه آنها برساند که از طرف آنها نیابت کرده‌ام. این عقل پخته است!

## گستره علم امام زمان<sup>علیه السلام</sup>

چقدر این عقل پخته خوب است. عقل پخته از طریق گوش به دست می‌آید و می‌دانید مردم آن روزگار وقتی گوششان را وقف دهان الهی امام عصر<sup>علیه السلام</sup> می‌کنند، چقدر مطالب گیرشان می‌آید؛ چون علوم همه انبیا و ائمه و همه جن و انس را خدا پیش آن یک نفر گذاشته است. ما روایت در حق ایشان کم نداریم؛ در کتب شیعه و اهل‌سنّت حدود شش‌هزار روایت راجع به ایشان داریم؛ خودش، شئونش، روزگار ظهورش و جریاناتی که در آن روزگار اتفاق می‌افتد. چه علمی نزدش است!



امام باقر علیہ السلام فرماید: از زمان آدم تا صبح ظهور، تمام علوم بشر و تمام این کتابخانه‌ها و میلیارد کتاب‌ها «الف» علم است و دوازدهمین ما که می‌آید، از «باء» تا «یاء» را برای مردم آشکار می‌کند. می‌دانید مردم آن زمان چه عقلی پیدا می‌کنند؟! می‌دانید در آن زمان دیگر کسی شیطان نخواهد ماند؟! می‌دانید در آن زمان درون دیگر نفس اماره ندارد که زلفش با شیطان بیرونی گره بخورد و این‌همه جنایت به بار بیاورد؟

## ارزش و بزرگی زمان ظهور

ما از قدیم شنیده بودیم که زمان امام عصر علیه السلام گرگ و گوسفند که هر دو تشنه‌شان می‌شود، با هم لب چشم‌های خود را آب می‌خورند. گرگ از یک طرف و میش هم از یک طرف می‌رود؛ این یا ظهور واقعی دارد یا نه، می‌خواهد با این تمثیل، نبود ظلم در زمان ایشان را بیان بکند. این عصر می‌ارزد که پروردگار به آن قسم بخورد و بگوید <sup>و اصر</sup><sup>۱</sup> سوگند به آن روزگار؛ خود روزگار ظرف است و هر چیز که در این ظرف هست، ارزش است. از رهبر جهان، امام عصر علیه السلام تا بچه‌ای که از مادر به دنیا می‌آید، ارزش است؛ چون آن بچه‌ای هم که بزرگ می‌شود، عبدالله بزرگ می‌شود.

## نتیجه دوری از قرآن و ائمه

امام حسین علیه السلام در این روایت می‌فرماید که جدم همواره می‌فرمودند: خدا عاشق ارزش‌هاست و متنفر از امور پست. خدا نکند آدم ارزش‌ها را نشناسد! جهنمی‌ها می‌گویند: چرا برای ما هشداردهنده آمد؛ مثلاً در این شهر یک پیغمبر آمده یا یک امام یا عالم ریانی زندگی می‌کند، اما دنبالش نمی‌روند (خیلی‌ها در تهران، در محله‌شان مسجد است، اما یکبار هم نیامده‌اند و نمی‌آینند). اینهایی که می‌گویند برای ما هشداردهنده آمد، نه اینکه نزد هشداردهنده آمدند و او را شناختند؛ بلکه فقط در مورد او شنیده بودند.



.۱. عصر:

اگر هشداردهنده آمد، پس چرا آمید جهنم؟ اینها جواب می‌دهند (عجب جوابی!) به درد ما می‌خورد که فعلاً در دنیا هستیم): «**لَاكَنْيَ**<sup>۱</sup> اگر ما هم مثل بھشتی‌ها به حرف این هشداردهنده‌گان گوش می‌دادیم **لَئِنْ**<sup>۲</sup> و عقلمان را دست آنها می‌دادیم که عقل ما عقل بالغ و پخته شود، **لَاكَنْ إِحْبَابِيْرَ**<sup>۳</sup> ما الآن جهنم نبودیم. دو جرم ما را به جهنم کشیده: تعطیلی گوش و تعطیلی عقل. همین!

## شأن عقل كامل

اگر آدم به قرآن وارد نباشد و اول این آیه را بخواند (به جهنمی‌ها می‌گویند چرا جهنم آمید)، به ذهنش می‌آید که حتماً نماز نخوانده‌اند، روزه نگرفته‌اند، حج نرفته‌اند یا کار خیر نکرده‌اند؛ اما همه این حرف‌ها از شأن عقل کامل است. آن کسی که نماز می‌خواند، شعاع عقلش است که خدا را شناخته و می‌گوید: وظیفه‌ام است وجود مقدس او را که همه چیز من است، عبادت کنم. روزه ماه رمضان و حج از شئون عقل پخته است. خود عقل از شئون عقل بی‌نهایت عالم، وجود مبارک پروردگار هستی است؛ یعنی این عقل کامل پرتوی آن عقل بی‌نهایت است.

## اهمیت عقل در قرآن کریم

امشب به شما راحت می‌توانم بگویم که حالا معلوم شد چرا بیش از هزار آیه در قرآن عقل را مطرح کرده است. شما کتاب‌های دیگر را ببینید؛ کل کتاب‌های دانشگاه‌ها و کتابخانه‌ها، همچنین کتاب‌هایی که روس‌ها و امریکایی‌ها نوشته‌اند، درباره عقل چقدر بحث دارد. این بی‌عقل‌ها که بحث عقل نمی‌کنند؛ قرآن می‌گوید: «**إِنَّ الْمُلْكَ لِلَّهِ الْعَالِمِ**<sup>۴</sup> فقط علم

.۱. ملک: ۱۰.

.۲. ملک: ۱۰.

.۳. ملک: ۱۰.

.۴. روم: ۷.



بار کرده‌اند، نه عقل. «بِمِنْ أَنْتَ هُمْ غَاطِنُونَ»<sup>۱</sup> اصلاً از این دنیا به جای دیگری نگاه نکرده‌اند. دانشمند معروف جهانی است؛ ولی قرآن می‌گوید بی‌عقل و حمال علم است، نه عاقل دارنده علم. «أَنَّ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ كَثُرٌ فِي الْأَرْضِ إِنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ»<sup>۲</sup> اینها کتاب و علم بارشان است، نه عقل.

## ویژگی انسان‌های دارای عقل جزئی

این یکی از آثار روزگار ظهور است که کل دارای عقل بالغ و پخته می‌شوند؛ اما الان عقول پخته کم هستند «قَلِيلُهُمْ مَبْدِيُّ الْحُكْمِ».<sup>۳</sup>

این برای عباد شکور بود؛ اما آن طرفی‌ها: «وَأَكْثُرُهُمْ لَا يَسْتَعِنُونَ»<sup>۴</sup>، «لَمْ تَفْتَأِرْ لِيَتَعْلَمُونَ»<sup>۵</sup>، «أَكْثُرُهُمْ لَا يَفْقَهُونَ»<sup>۶</sup> و «وَأَكْثُرُهُمْ لَا يَشْعُرُونَ».<sup>۷</sup> در واقع، اکثر ملت‌های این پنج قاره (قرآن که برای ایران تنها نازل نشده است) «لا یعقلون» هستند؛ اما خدا را رد نمی‌کنند و «یعلمون» هستند. «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» تمام رشتهدای علمی مربوط به امور دنیا را بلد هستند. تا زمانی که آدم یعلقون نشود، دنیا و آخرت آبادی پیدا نمی‌کند.

## درخواست امام معصوم از خدا



1. همان.

2. جمعه: ۵.

3. سیا: ۱۳.

4. مائده: ۱۰۳.

5. اعراف: ۱۰۹.

6. بدین مضمون آیه یا روایتی نداریم.

7. الکافی (ط - اسلامیه)، ج ۱، ص ۱۵: «يَا هَشَامُ ثُمَّ مَدَحَ الْقُلَّةَ قَالَ - وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِي الشَّكُورُ وَ قَالَ وَ قَلِيلٌ مَا هُمْ وَ قَالَ وَ قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَ قَالَ - وَ مَنْ آمَنَ وَ مَا آمَنَ مَعْنَى إِلَّا قَلِيلٌ وَ قَالَ - وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَ قَالَ وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ وَ قَالَ وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَشْعُرُونَ».

الله اکبر از این عقل! امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: با پدرم زین‌العابدین علیه السلام آمدیم سر قبر امیرالمؤمنین علیه السلام آن‌وقتی که قبر را هیچ‌کس نمی‌شناخت و برای مردم پنهان بود. من بودم و پدرم. زین‌العابدین علیه السلام کنار قبر نشست و زیارت مفصلی خواند و گریه کرد و نوبت دعا شد؛ صورتش را روی خاک قبر امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشت و اولین دعایی که کرد، این بود: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي عَقْلًا كَامِلًا».<sup>۱</sup> خود زین‌العابدین علیه السلام عقل خالص بود؛ اما به پروردگار می‌گوید عقل کامل روزی من کن؛ این روزی، بالاترین روزی است.

### دعای پایانی

خدایا! ما و نسل ما را اهل عقلای بامعرفت موحد عالم قرار بده.  
خدایا! بهره ما را از عقلی که به ما عنایت کرده‌ای، کامل کن.  
خدایا! مادر کل بدینختی‌ها، جهل را از ما دور کن.  
خدایا! دین ما، کشور ما، این مردم بزرگوار ما، مرجعیت و رهبری، محراب و منبر، ماه رمضان و محرم و صفر ما را از حوادث حفظ فرما.  
خدایا! امام زمان علیه السلام را امشب دعاگوی ما و زن و بچه‌ها و نسل ما قرار بده.



۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۲۳.

**جلسه سوم**

**برپایی اسلام ناب در**

**عصر ظهور**

**و تأثیرات آن**



# تحقیق اسلام ناب و کامل در عصر ظهور

در هر جلسه با توفیق خداوند، بنا بر این است که یکی از نکات بسیار مهم روزگار امام دوازدهم<sup>ع</sup> مطرح شود. در روایاتمن بیان شده است که اسلامی که خدا برای پیامبر<sup>ص</sup> فرستاده (همه قرآن، این اسلام است) و مسائلی که پیامبر عظیم الشأن در کنار قرآن در طول ۲۳ سال بیان کرده‌اند (اسلام به تعبیر قرآن، کامل و نعمت تمام)، در روزگار امام دوازدهم<sup>ع</sup> کاملاً عملی می‌شود؛ چیزی از آیات اعتقادی، عملی و اخلاقی قرآن و آنچه که پیامبر اکرم<sup>صل</sup> و امامان معصوم<sup>علیهم السلام</sup> برای مردم بیان کرده‌اند، تعطیل نمی‌ماند. اقتصاد در این عصر، اقتصاد قرآن و اهل‌بیت می‌شود؛ نظام خانواده، نظام قرآن و اهل‌بیت می‌شود؛ معاشرت، معاشرت قرآن و اهل‌بیت می‌شود؛ ازدواج‌ها، ازدواج قرآن و اهل‌بیت می‌شود که به طلاق نمی‌خورد؛ چون از اول صحیح و هماهنگ با قرآن و اهل‌بیت است. آنچه خدا در قرآن نهی کرده، در آن روزگار کاملاً تعطیل است؛ چون اگر این نباشد، «یمَّا لَّهُ بِالْأَرْضِ قَسْطًا وَ عَدْلًا»<sup>۱</sup> معنی پیدا نمی‌کند. روان، عقل، اقتصاد، سیاست و حکومت مردم عدالت و حق است، روابط تمام زنان اهل ایمان با زنان، براساس مهروزی است و روابط تمام مردان مؤمن که در همه جهان هستند، مهروزی است. درواقع، ما در آن



1. کتاب سلیمان بن قیس، ص ۱۳۴؛ اثبات الهدایة، ج ۵، ص ۲۳۵.

روزگار بخیل، حسود، حریص، متکبر و متتجاوز نداریم؛ چون اگر داشته باشیم، «یَمَّا اللَّهُ بِهِ  
الأَرْضَ قَسْطًا وَ عَدْلًا» محقق نمی‌گردد.

## ضرورت دانستن احوالات زمان ظهور

ممکن است بفرمایید که شاید ما آن روزگار را نبینیم، پس دانستن اینکه در آن روزگار مرد و زن، قرآنی و اهل‌بیتی هستند و سفره تمام مکتب‌ها جمع می‌گردد و باطل نابود می‌شود (همان‌طور که قرآن می‌فرماید: ﴿وَلَمْ يَأْتِكُمْ مِنْ بَلَىٰ كَانَ نَعْمَلُ﴾<sup>۱</sup> باطل رفتی و نابودشدنی است)، به چه دردی می‌خورد؟

دانستن اوضاع آن روزگار (اگر آن روزگار را نبینیم)، برای ما دو منفعت دارد:

### الف) درس از آثار مردم آن روزگار

اینکه آثار مردم آن روزگار برای ما درس است. اگر آنها را ندیدیم، می‌توانیم اخلاقشان، اعمالشان و عقایدشان را به عنوان درس انتخاب کنیم؛ مثلاً می‌گوییم در آن روزگار که روزگار عدالت است، بخیل وجود ندارد، معلوم می‌شود که بخل ظلم به خود است و آدم با بخل، درهای رحمت خدا را به روی خود می‌بندد. این بخل می‌تواند در مال، علم، آبرو یا مقام باشد؛ مثلاً یک مقامی در اختیار من قرارداده شده است، اما من از این مقام برای حل مشکلات احدي استفاده نمی‌کنم؛ یا پولی در اختیار من است و فقیر و یتیم زیاد است، مشکل و خلاً هم در زندگی مردم زیاد هست و من می‌توانم در حد خود همه کارهای خیر را با پولم انجام دهم، اما نمی‌دهم. این، عامل بسته‌شدن درهای رحمت به روی من و ظلم به دیگران هم هست. یک فایده یاد آن روزگار این است که همه‌چیز آن روزگار برای ما درس مثبت است؛ چون در آن روزگار تمام ارزش‌های انسانی از حالت شکوفه و دانه‌بودن درمی‌آید و می‌شکافد و تمام استعدادهای انسان گل می‌کند و میوه می‌دهد.

### ب) پیدایش امید و آرزو

منفعت دیگر این است (این منفعت در جای خودش خیلی مهم است) که من با شنیدن وضع آن زمان حال آرزو و امید برایم پیدا می‌شود. به آن روزگار امید می‌بندم که شاید آن را در کنم و در کنار حکومت امام دوازدهم<sup>۱</sup> آن‌گونه باشم. زمانی که آدم یاد مردم آن روزگار می‌کند، امید می‌بند و علاقه‌مند می‌شود که این امیدش در همهٔ جهان تحقق پیدا کند.

### حل‌شدن گره‌های زندگی مردم در عصر ظهور

این همان حقیقتی است که وجود مبارک رسول خدا<sup>۲</sup> فرمودند: «أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّةٍ انتِظَارُ الْفَرَجِ». <sup>۱</sup> من که در این روزگار زندگی می‌کنم، همه‌چیز زندگی این هفت میلیارد نفر گره خورده است و در بسیاری از امور به بن‌بست رسیده‌اند؛ به قول قرآن در سورهٔ یونس، گره‌های ناگشودنی و مشکلاتی دارند که کسی نیست آنها را حل کند. من با شنیدن داستان پاک زندگی مردم روزگار امام دوازدهم<sup>۳</sup>، طبیعتاً این آرزو برایم پیدا می‌شود که ای کاش مردم این زمان هم مانند آن زمان بودند! همین آرزو (ای کاش گشایش الهی و معنوی در زندگی تک‌تک این شش‌هفت میلیارد نفر پیدا می‌شد یا اگر الان پیدا نشود، ایشان باید و مشکل این چند میلیارد نفر را حل کند) باعث می‌شود که به تعداد مردمی که آرزوی حل مشکلات آنها را دارم، ثواب می‌برم؛ خودم که نمی‌توانم حل کنم.

### نحوهٔ حسابرسی در آخرت

این نکته در روایات ماست و این روایت را برای نمونه می‌خوانم (انسان را خیلی شاد می‌کند): ائمۀ ما می‌فرمایند: «مَنْ هَمْ بِحَسَنَةٍ وَ مَمْ يَعْمَلُهَا»<sup>۲</sup> یا «وَ لَا يَعْمَلُهَا»<sup>۳</sup> کسی که نیت خوبی در باطنش است؛ مثلاً این نیت را دارد که اگر من هم ثروتمند بودم، ده مدرسه مثل مدرسهٔ

1. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۵.

2. الكافی (ط - اسلامیه)، ج ۲، ص ۴۲۸: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حُمَّادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ جَبَيلِ بْنِ دَرَاجَ عَنْ رُزَارَةَ عَنْ أَخْدِهِمَا عَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَعَلَ لِادَمَ فِي ذُرْتِهِ مَنْ هَمْ بِحَسَنَةٍ وَ لَمْ يَعْمَلُهَا كَتَبْ لَهُ حَسَنَةً».

3. همان: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَعَةَ بْنِ مُهْرَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ لِيَهُ بِالْحَسَنَةِ وَ لَا يَعْمَلُ بِهَا فَتَكْتَبُ لَهُ حَسَنَةً».



رستگاران می‌ساختم و در اختیار کارگردانان این مؤسسه می‌گذاشتم. با این ده مدرسه، حداقل سه‌هزار نسل دست‌نخورده کلاس اول بیایند و در این محیط تربیت شوند و در آینده سه‌هزار مؤمن وارد جامعه شود که با زن مؤمنه ازدواج کند و بچه‌اش مؤمن از آب دریابید؛ ولی پول ندارم که ده تا آجر برای مدرسه‌الهی بخرم. نه یک امام، نه دو امام، چند امام ما (روايات هم در جلد دوم اصول کافی عربی است) می‌فرمایند: خدا همان نیت عملی شده در نامه عملش می‌نویسد؛ یعنی آن ده تا مدرسه، سه‌هزار مؤمن شده و سه‌هزار تا عالم شده را می‌نویسد. چه بسا بعضی‌ها از این روایات خبر ندارند، در قیامت وقتی پرونده‌شان را می‌خواند، می‌بینند یک لانه مرغ هم نساخته‌اند؛ اما ده مدرسه و سه‌هزار آدم تربیت شده به تربیت دین پایشان نوشته شده است. می‌گویند: خدایا! این پرونده برای ماست یا برای کس دیگر است که در دست ما آمد؟ می‌گویند: این پرونده خودت است برای آن نیتی که داشته‌ای.

## تعلق‌گرفتن ثواب اعمال به نیتها

خیلی‌ها نیتها خوبی دارند، اما زمینه پیاده کردنش را ندارند و نمی‌توانند. کسی در جنوب شرقی ایران است که با خرج خودش، سالی صد نفر را با زن و بچه‌شان کربلا می‌فرستد؛ هزینه‌ای تویوس، شام و ناهار و هتل، رفت و برگشتشان را می‌دهد. آن وقت در آنجا (من آن منطقه رفته‌ام) بعضی‌ها حسرت می‌خورند و می‌گفتند: ای کاش ما هم مثل این شخص صد تا، دویست تا، هزار تا را می‌توانستیم زیارت ابی عبدالله علیه السلام بفرستیم! ائمه ما می‌فرمایند: هر چند نفری که نیت کرده‌اند، ولو یکی را هم نمی‌توانند بفرستند، در نامه عملشان می‌نویسنند.

## فرمایش خداوند متعال در مورد ذبح اسماعیل علیه السلام

بد نیست بپرسید که برای این روایت، مدرک قرآنی هم داریم که دل ما قرص‌تر شود؟ بله. مدرک قرآنی هم داریم (من آنقدر با قرآن و روایات سروکار داشته‌ام که هر روایتی را بخوانم، سریعاً در ذهنم چراغ مدرک قرآنی آن هم روشن می‌شود): «يَا نُبِيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ



«أَيُّ أَدْبَحَكَ»<sup>۱</sup> حرف ابراهیم است. خواب انبیا با بیداری یکی است؛ چون ما در آیات و روایات زیادی داریم که انبیا بعضی از مسائل را در خواب می‌گرفتند؛ مثلاً پیغمبر اکرم ﷺ تا سال هفتم هجرت (به قول ما تهرانی‌ها) دلش برای رفتن به مکه لک می‌زد و ایشان را راه نمی‌دادند. هفت سال در فراق کعبه و مسجدالحرام می‌سوخت؛ ولی در خواب، رفتن به این سفر را به او ارائه کردند. ابراهیم ﷺ به اسماعیل ﷺ سیزده‌چهارده ساله گفت: «يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ» پسرم، من در خواب دستور گرفته‌ام «أَيُّ أَدْبَحَكَ» که سر تو را از بدن‌ت جدا و قربانی‌ات کنم. ابراهیم ﷺ دیر بچه‌دار شد و در نود سالگی خدا اسماعیل را به او داد. شما ببینید انسانی که نود سال بچه‌دار نشده است و حالا که بچه‌دار شده (یک بچه بی‌نظیر)، به او می‌گویند این نوجوان چهارده ساله را قربانی کن. این نوجوان چهارده ساله به پدرش گفت: «إِنِّي أَبْرَأُنَفِّي لِمَفْعُولِي»<sup>۲</sup> عجب بنده‌ای بودند! این می‌گوید: به من امر کردند تو را ذبح کنم. او می‌گوید: معطل من نشو و امر خدا را اطاعت کن. ابراهیم ﷺ رفت و کارد را هم زد؛ گلو را نبرید و اسماعیل را زنده برگرداند و «يَسِّرْبِعْ عَلَيْهِ».<sup>۳</sup>

کار قربانی انجام نگرفت، ولی خدا بعد از این جریان در آیه شریفه می‌گوید: «لَئَلَئِكَ نَبْرَأُنَفِّي لِمَفْعُولِي»<sup>۴</sup> ابراهیم ﷺ بچه‌اش را قربانی کرد و ما قبول کردیم؛ یعنی نیتش را قبول کردیم، والا قربانی در بیرون عملی نشد. در یک آیه دیگر خدا به ابراهیم ﷺ می‌گوید: «لَيَأْمَانَ إِبْرَاهِيمَ صَمَدَتْ إِلَيْهِ»<sup>۵</sup> خوابت را عملی کردی؛ یعنی بچه‌ات را در پیشگاه من قربانی کردی و تمام شد؛ درحالی که قربانی نکرده بود، ولی نیتش این بود که امر پروردگار را اطاعت کند و خداوند متعال نخواست آن‌طور شود.

۱. صفات: ۱۰۲.

۲. صفات: ۱۰۲.

۳. صفات: ۱۰۷.

۴. صفات: ۱۰۵.

۵. صفات: آیات ۱۰۴ و ۱۰۵؛ استاد محترم در اینجا دو آیه سوره صفات را در قالب یک آیه و با هم آورده‌اند؛ به این عمل «امتصاص» گفته می‌شود.

## برترین عمل امت

یک بار دیگر روایت را گوش بدھید: «أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّةٍ». این عمل، عمل قلبی است؛ چون قلب هم عمل دارد. «انتظار الفرج» برترین عمل امت من در بین اعمالشان، امید به گشايش است که تمام مشکلات مردم روی زمین حل شود. خودش نمی‌تواند حل کند، اما امیدوار است که امام دوازدهم<sup>علیه السلام</sup> بباید و حل کند. همین امید یا نیت یا خواسته‌ای که دارد، در قیامت که پرونده‌اش را به او می‌دهند، می‌گویند: شما مشکل هفت میلیارد نفر را حل کرده‌ای.

## أنواع حسابرسی‌ها در قیامت

آیات مربوط به حساب‌های روز قیامت خیلی جالب است است؛ چند نمونه آن را برایتان بخوانم.  
 «عنه حساب حبل پیر»<sup>۱</sup> پرونده بعضی‌ها را در دادگاه‌های قیامت خیلی آسان رسیدگی می‌کنند؛ یعنی رنج نمی‌کشنند، اندوه و غصه نمی‌خورند، ناراحت نمی‌شوند و فشار روحی به آنها نمی‌آید. بعضی از پرونده‌ها را فقط حساب می‌کشنند؛ اما بعضی از پرونده‌ها را «حساب عسیر» می‌کشنند. در حقیقت، از اول پانزده سالگی یا برای خانم‌ها از ده سالگی تا آخر عمر، در پرونده تمام عمرش، مو را از ماست می‌کشنند؛ طوری که همان اول حسابرسی، خیال آدم حسابی پریشان می‌شود.

«حساب عسیر»، «حساب یسیر» و «حساب خالی». بعضی‌ها که وارد قیامت می‌شوند، «بغیر حساب» اصلاً پرونده‌ای ندارند که رسیدگی بکنند؛ یعنی قبل از مرگشان حسابشان با خدا پاک پاک شده است. از جمله آنها<sup>علیهم السلام</sup> ی که قیامت حساب ندارند، امیرالمؤمنین<sup>علیهم السلام</sup> می‌فرمایند: ۷۲ نفر حسین ما هستند.<sup>۲</sup>

۱. انشقاق: ۸

۲. مقتل خوارزمی، ص ۲۴۱؛ احراق الحق، ج ۲۷، ص ۲۸۶: «أَخْبَرَنَا الشِّيخُ الْإِمامُ الْحَافِظُ أَبُو الْحَسْنِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْعَاصِمِيُّ، عَنْ شِيفَنَةِ الْقَضَايَا إِسْمَاعِيلَ بْنَ أَحْمَدَ الْبَيْهِقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظُ، أَخْبَرَنَا خَلْفُ بْنُ مُحَمَّدِ الْبَخَارِيِّ، حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدِ الْحَافِظُ، حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ حَبَّانَ الْمَصِيْصِيُّ، حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ يُونُسَ السَّبِيعِيُّ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ نَشِيطِ أَبِي فَاطِمَةَ قَالَ: جَاءَ مُولَّاً أَبُو هَرَثَةَ مِنْ صَفَّينَ، فَأَتَيْنَاهُ فَسَلَّمْنَا عَلَيْهِ، فَمَرَّتْ شَاهَةُ وَبَرْتُ، فَقَالَ: لَقَدْ ذَكَرْتِنِي هَذِهِ الشَّاهَةُ حَدِيثًا، أَقْبَلْنَا مَعَ عَلِيٍّ وَنَحْنُ

## انسان‌های دارای حساب یسیر

آنها یکی که حساب دارند، معطلی دارند؛ آنها یکی که «حساب عسیر» دارند، بسیار بدخت هستند؛ آنها یکی که «حساب یسیر» دارند، چند نفر هستند؟ از زمان حضرت آدم ﷺ تا برپاشدن قیامت، اینها یکی که حساب یسیر دارند، کم نیستند. من طبق روایاتمان، شما را جزو افرادی می‌دانم که حسابشان «حساب یسیر» است؛ یعنی حساب آسان. خود ما معلوم نیست که وضعمان چه می‌شود؟ بهنظرم در قیامت یک سؤال از ما می‌شود؛ البته ممکن است ده تا سؤال یسیر از شما بشود، ولی از من روحانی شاید یک سؤال بیشتر نکنند: «م<sup>ب</sup> تولیت‌الائمه<sup>۱</sup>» اینها یکی که برای مردم گفته‌ای، خودت چرا عمل نکرده‌ای؟

## حسابرسی افراد دارای حساب‌های یسیر

حساب‌های یسیر مثل حساب‌های شما چقدر طول می‌کشد؟ از زمان آدم ﷺ تا آخرین نفری که قیامت برپا می‌شود و حساب یسیر دارند (هر چند میلیارد نفر هستند)، پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند که زمان حسابرسی کل اینها به حساب یسیر کمتر از زمان نماز عصر شماست؛ یعنی نماز عصر را شروع کنیم (با این نمازهای برقی که ما می‌خوانیم) و هنوز ما سلام نماز را نداده‌ایم، حساب میلیاردها نفر تصفیه شده و به آنها می‌گویند: بهشت برو. عربی بهنظرش مشکل آمد که چطور خدا به حساب چند میلیارد نفر رسیدگی می‌کند که زمانش از خواندن یک نماز عصر کمتر است؟ حضرت به او فرمود: پرنده، چرند، ماهی، موجود زنده و آدمیزاد چقدر داریم؟ چطور پروردگار حساب صبحانه، ناهار و شامشان را دارد و به آنها می‌دهد؟ همین حسابرس در قیامت، حساب می‌رسد.

## انتظار فرج، فرصت استثنایی برای مردم



راجعون من صفين، فنزلنا كربلاء فصلی بنا الفجر بين شجرات، ثم أخذ بعرات من بعر الغزال ففتحها في يده ثم شها، فالتفت إلينا و قال: يقتل في هذا المكان قوم يدخلون الجنة بغیر حساب».

۱. صف: ۲: (إِنَّ الْجَنَّةَ لَا يَمْرُّنُونَ إِلَيْهَا).

به قول خارجی‌ها این روایت «أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّةٍ انتِظَارُ فَرَجٍ» برای ما یک پوئن است (عربی‌اش می‌شود فرصت)، ما کاری از دستمان برای این هفت میلیارد برنمی‌آید؛ ولی دلمان هم می‌خواهد که اینها روزگارشان مثل روزگار امام عصر شود، می‌گوییم: ان شاء‌الله او بباید و این‌گونه بشود یا اگر نیامد، باز هم آرزو داریم همه مردم دنیا بیدار شوند و آدم‌های خوبی شوند. ما نمی‌توانیم همه را بیدار کنیم، اما ثوابش را در پرونده‌مان می‌نویسند. مدرک قرآن برایتان عرض کردم؛ این یقینی است.

## چگونگی حسابرسی گناهان

یک سؤال دیگر: اگر ما فقط نیت گناه کردیم و عملی نکردیم، آن را چه کار می‌کنیم؟ مثلاً من خدای ناکرده نیت کرده‌ام صبح از خانه که بیرون می‌آیم، ده تا نامحرم خوشگل را حسابی ببینم، نه فقط چشم بیندازم و کنار بیایم. وقتی بیرون می‌آیم، این کار را نمی‌کنم؛ خجالت می‌کشم و می‌گویم: خدای! من را می‌بینی؛ این نیتم را پیاده نمی‌کنم و نامحرم را نگاه نمی‌کنم. ائمه ما می‌فرمایند: تا زمانی که کل نیتهای گناه، حتی گناهان کبیره از دلتان بیرون نیاید و عملی نشود، کرامت، کرم و آقایی خداوند اقتضا کرده است که هیچ نیت گناهی را پاییان ننویسد.<sup>۱</sup> این طور نیست که قیامت پرونده را دستمان بدھند و ببینند دو میلیون گناه در آن است و ما به خدا بگوییم که ما این کارها را نکرده‌ایم، بعد به ما بگویند نیتش را کرده‌اید. هر دو طرف آقایی خداست: نیت خیر می‌کنم و نمی‌توانم عملی کنم، به پاییم می‌نویسد؛ اما نیت گناه می‌کنم و زمینه ارتکابش را فراهم نمی‌کنم، پاییم نمی‌نویسد.

## آثار عمل به قرآن در عصر ظهور

اکنون ببینیم وقتی قرآن در آن روزگار عملی می‌شود، مردم چه می‌شوند و چه زندگی‌ای پیدا می‌کنند و چه لذتی از آن می‌برند و اعمالشان چه آثاری برایشان می‌آورد؟ چه روزگاری می‌شود!



1. الکافی (ط - اسلامیه)، ج ۲، ص ۴۲۸؛ «مَنْ هُمْ بِسَيِّئَةٍ وَلَمْ يَعْمَلُهَا لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ سَيِّئَةٌ».

اولاً در روزگار ایشان، هر سال باران بهموقع و فراوان است، ولی باران عادلانه که سیل نشود و خرابی نیاورد و خیابان‌ها را نابود و کشاورزی را لجن مال نکند. آنچه باران می‌آید، بهموقع و بهاندازه است. ﴿يَعِلَّ اللَّهُ كَلْمَلَهُ﴾<sup>۱</sup> باران بهموقع، مفید و بهاندازه لازم؛ این باران را مداری می‌گویند.

## سر ازیزشدن نعمت الهی در عصر ظهور

﴿كَلْمَلَهُ﴾<sup>۲</sup> تمام نهرهای خشک شده کره زمین پر می‌شود. ببینید در زاینده‌رود سه سال است که بچه‌ها دوچرخه‌بازی می‌کنند و یک قطره آب ندارد. وقتی زاینده‌رود پر از آب است، اصلاً چهره و هوای اصفهان عوض می‌شود و به مردم نشاط می‌دهد. آن روزگار یک‌دانه رودخانه خشک در پنج قاره نمی‌ماند و تمامش پرآب است. آبی که سیل و گل نیست و تمام خوردنی است. «ماء معین» در قرآن مطرح است؛ در آن روزگار هرجا کلنگ بزنند و چاه بکنند، ماء معین، آب شیرین و خوش‌گوار در می‌آید.

بازاری‌های زمان امام زمان ﷺ به آنها یکی که در بازار رفت و آمد می‌کنند، التماس می‌کنند؛ طلافروش می‌گوید: من درآمد نمی‌خواهم، بیا و برای دخترهایت، خانمت و عروست گردن‌بند، انگشت‌تر، گردنبند و دست‌بند بردار و پولش را نمی‌خواهم؛ میوه‌فروش می‌گوید: بیا و هرچه دلت می‌خواهد میوه ببر؛ پارچه‌فروش می‌گوید بیا و پارچه ببر؛ یعنی تمام درهای آسمان و زمین آن روزگار باز است: ﴿عَلَيْهِ سَكَنٌ مِّنْ أَنْهَمِ الْأَرْضِ﴾.<sup>۳</sup>

زمان ایشان دیگر دادگستری و نیروی انتظامی نیست؛ چون درون خود مردم دادگستری و نیروی انتظامی است. دیگر دزدگیر و دوربین و قفل الکترونیکی نیست؛ مردم صبح مغازه می‌آیند و ظهر هم برای نماز می‌روند برمی‌گردند، شب هم درها را نمی‌بندند و به

۱. هود: ۵۲: ﴿يَقِيمُ كَلْمَلَهُ بَلْ يَسِيرُ بِكَلْمَلَهُ كَلْمَلَهُ فَلَمْ يَكُنْ فَلَمْ يَكُنْ﴾.

2. نوح: ۱۲: ﴿يَسِيرُ بَلْ يَنْبِغِي كَلْمَلَهُ بَلْ يَسِيرُ كَلْمَلَهُ﴾.

3. اعراف: ۹۶: ﴿لَذَّانَ لَلَّهُ الْعَزِيزُ أَحَدٌ لَا شَرِيكَ لَهُ كَلْمَلَهُ لَذَّانَ كَلْمَلَهُ بَلْ لَا يَكُنْ﴾.

خانه‌هایشان می‌روند و صبح می‌آیند؛ چون (شب اول گفتم) مردم آن عصر احساس نیاز به گناه نمی‌کنند. وقتی آدم آرزوی چنین زمانی را داشته باشد، زمانی که گره از کار تمام مردم عالم باز می‌شود، به اندازه تمام مردم عالم ثواب و بهره می‌برد.

### ضمائت خداوند در معاملات مؤمن

عجب دینی داریم! چقدر این دین پرسود است! قطعه‌ای از اصول کافی برایتان بگوییم که امام باقر علیه السلام درباره چنین مردمی از قول خدا نقل می‌کنند. این افراد در زمان ما هم وجود دارند؛ اما «وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِي الشَّكُور».<sup>۱</sup>

روایت این است: «كُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَةٍ كُلِّ تَاجِرٍ»<sup>۲</sup> من از بندهام وکالت دارم که به جای همه تاجرها بی که می‌خواهند با او معامله پرمنفعت کنند، برایش زمینه معامله‌های پرمنفعت را جو کنم. این دین ماست. این می‌خواهد جان بکند و این شهر و آن شهر برود و صدتاً تلفن بزند، همه را خودم برایش فراهم می‌کنم؛ من بالای همه تاجرها برایش تجارت می‌کنم. این تجارت مادی است؛ تجارت‌های معنوی‌اش خیلی فوق العاده است. دین عجیبی داریم؛ مردم دین دارند، ولی اغلب دین‌شناس نیستند. دینداران دین‌شناس کم هستند.

### شیعه‌شدن یک مسیحی در آخر عمر

یک روایت بگوییم (این هم در اصول کافی است): یک نفر مسیحی به نام ابراهیم در مدینه بود که شیعه شده بود و در همان سال هم مستطیع شد که به حج برود. در عرفات

1. سیا: ۱۳.

2. الکافی (ط - اسلامیه)، ج ۲، ص ۳۳۵: «عِدَّةٌ مِّنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِيهِ حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرٍ عَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ يَقُولُ اللَّهُ أَعْزَّ وَ جَلَّ وَ عَزِيزٌ وَ جَلَّ وَ عَظِيمٌ وَ كَبِيرٌ وَ نُورٌ وَ عُلُوٌّ وَ ارْتِفَاعٌ مَكَانٍ عَلَيْهِ دُنْيَا وَ شَغْلٌ قَلْبُهُ إِنَّمَا وَ لَمْ أُوتِهِ مِنْهَا إِلَّا مَا قَدَرْتُ لَهُ وَ عِزَّتِي وَ جَلَّتِي وَ عَظِيمِي وَ نُورِي وَ عُلُوِّي وَ ارْتِفَاعِ مَكَانٍ لَا يُؤْتَرُ عَبْدُهُوَايَ عَلَى هَوَاهُ إِلَّا اسْتَخْفَفَتْهُ مَلَائِكَتِي وَ كَفَلَتْ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَينَ [3] رِزْقَهُ وَ كُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَةٍ كُلِّ تَاجِرٍ وَ أَنْتَهُ الدُّنْيَا وَ هِيَ رَاغِمَةٌ».



محضر وجود مبارک امام صادق علیه السلام می‌آید (البته زودتر محضر امام آمد و امام فرمود: بیا در عرفات که تو را ببینم) و به حضرت عرض می‌کند: مادری دارم که خیلی پیر است و دیگر از کار افتاده. او مسیحی است، ولی من شیعه شما هستم؛ من با این مادر چگونه رفتار کنم؟ او هم‌کیش و هم‌دین من نیست. امام صادق علیه السلام فرمودند: مادرت عرق می‌خورد (معلوم می‌شود مسیحی‌های آن زمان هم عرق را حلال می‌دانستند)؟ عرض کرد: نه. گوشت خوک می‌خورد؟ عرض کرد: نه. فرمودند: می‌توانی از ظرف آبش آب بخوری و با غذای پختنی اش شریک شوی و ظرفش پاک است؛ نمی‌خواهد چیزی را آب بکشی. از آن خانه هم (اگر آنجا زندگی می‌کنی) نمی‌خواهد بیرون بروی. پیش مادرت باش.

از حج برگشت؛ یکی دو روز که گذشت، مادر به پسر گفت: چه شده که رفتار و اخلاقت عوض شده است؟ گفت: مادر، من دیگر مسیحی نیستم. آقایی در مدینه است که متدين به دین او شده‌ام؛ او به من دستور داده که روشم را با تو از نظر محبت و برخورد و رفتاری این‌گونه کنم که می‌بینی. گفت: این آقا پیغمبر است؟ گفت: پیغمبر نیست، اما وصی و جانشین پیغمبر است. گفت: من پایی ندارم که به خانه این آقا بیایم؛ همین الان برو به او بگو که مادر من هم می‌خواهد از مسیحیت دست بردارد و هم‌کیش شما بشود. به حضرت صادق علیه السلام گفت، حضرت فرمودند: خودت برو و شهادتین را به او تلقین کن. پسر آمد و مادر شیعه شد؛ غروب نشده مادرش مرد؛ پیر بود دیگر، بین نود و صد بود. خدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و گفت: آقا، مادرم شهادتین را به زبان جاری کرد، شیعه شد و مرد. فرمودند: هم‌کیشانت برای کارهایش نیایند، خانم‌های خودمان می‌آیند و مادرت را غسل می‌دهند و کفن و دفنش می‌کنند.

## جایگاه نیت در حسابرسی اعمال

سؤال این است: خانمی که نود سال یک رکعت نماز نخوانده، یک‌دانه روزه ماه رمضان نداشته و کارهای دیگر شیعه را نداشته است، تکلیف این چیست؟ تکلیف این به زلف نیتش گره می‌خورد؛ چون می‌خواست شیعه شود و نیتش بود که به آینش شیعه عمل کند،

اما مهلت نیافت؛ او را به عنوان یک شیعه عمل کرده حسابش می‌کنند. علاوه بر اینکه خداوند به کافر، مسیحی، مشرک، زرتشتی و لائیک این لطف را کرده است که اگر مسلمان شود، علاوه بر اینکه مردم چشمروشنی به او می‌دهند، خدا هم یک چشمروشنی به او می‌دهد. چشمروشنی خدا این است که کل عبادات قبل مسلمان شدنش را می‌بخشد و لازم نیست قضا بکند. این دین ماست. حیف است که آدم بی‌دین شود! خیلی حیف است! برای اینکه اگر آدم بی‌دین شود، تمام درهای این تجارت‌ها به رویش بسته می‌شود؛ یعنی تبدیل به یک موجود تهی‌دست واقعی می‌شود.

## دعای پایانی

چند آیه قرآن هم باید برایتان بخوانم که در روزگار امام عصر<sup>علیهم السلام</sup> کاملاً مثل بقیه آیات عملی می‌شود؛ خود شنیدن این آیات هم غیر از داشتن ثواب، لذت روحی هم برای انسان دارد. ان شاء الله در جلسه بعد اگر خدا لطف کند و توفیق بدهد.

این آرزو که مثبت است: خدایا! در ک زمان وجود مقدس او را نصیب ما بفرما.  
اگر اراده‌ات بر این تعلق گرفته که ما آن زمان را نبینیم، ما را جزو منتظران فرج قرار بده!  
به این معنی که امشب شنیدید، آدم امید حل مشکل هفت میلیارد نفر را داشته باشد و خودش نتواند و هنوز هم ایشان نیامده و مشکل هفت میلیارد نفر را به پای آدم، حل شده بنویسند؛ این چه تجارت عظیمی است!

خدایا! وجود مقدس او را دعاگوی ما و زن و بچه‌ها و نسل ما تا قیامت قرار بده.  
خدایا! به حقیقت او قسم، تمام گذشتگان ما را ببخش و بیامرز.

اگر گرفتارند، به حق این شب‌های ماه شعبان و صاحب شب جمعه امام زمان<sup>علیهم السلام</sup>،  
همه‌شان را از گرفتاری نجات بده!  
خدایا! پرچم دینت را به دست ما در همه دنیا برافراشته فرما.  
خدایا! نفرت از گناه را در ما شدید فرما.  
شوق به عبادت را در ما قوی فرما!



جلسه سوم: برپایی اسلام ناب در عصر ظهور و تأثیرات آن



**جلسه چهارم**

**تأثیر سلوک بر مسیر**

**دین**

**و جذب الطاف الہی**

# الگوی مناسب برای زنان جامعه

در هر جلسه از سه شب گذشته، نکته بسیار مهمی در رابطه با وجود مبارک امام دوازدهم<sup>علیه السلام</sup>، روزگار، حکومت و مردم زمان ایشان بیان شد. نکته‌ای که با ذکر مقدمه‌ای امشب به محضرتان توضیح می‌دهم، در رابطه با وجود مبارک مادر آن حضرت است. وجود، عمل، اخلاق و مخصوصاً حالت تسلیم ایشان به پروردگار عالم و اینکه آمادگی نشان داده‌اند تا وجودشان ظرف امام دوازدهم<sup>علیه السلام</sup> و عامل عدالت جهانی شود، درس و راه است.

## مفهوم‌شناسی از دین

یکوقت صفحه اول یک روزنامه مقاله‌ای چاپ شده بود (حدود ده سال پیش این مقاله را یکی از چهره‌های معروف نوشته بود و چون من خیلی روزنامه‌خوان نبودم، خبر نداشتم و روزنامه را کسی برایم آورد. من هم این جریان نوشته‌شده را کاملاً یادم رفته بود؛ چون تقریباً ۴۵ سال از این جریان گذشته بود)، در آن نوشته شده بود که من محصل بودم و دیبرستان می‌رفتم؛ شب‌های دهه آخر صفر در خیابان خاوران جلسه‌ای بود که مثل بقیه جوان‌ها در این جلسه شرکت می‌کردم و فلانی هم منبر می‌رفت (اسم من را گفت). شب‌ها بعد از منبر، ایشان آخر مجلس می‌نشست و بیست‌سی نفر آنجا جمع می‌شدند و هر کسی به تناسب فکر و وضع خودش درباره دین، اخلاق و اعتقادات سؤال می‌کرد و ایشان هم بدون خستگی، بامحبت و مهربانی جواب می‌دادند. یک شب من جلو رفتم (پانزده‌شانزده سالم بود و یک خرده هم دنبال مطالعه بودم، دنبال درس و کتاب‌های



غیردرسی بودم و در آن زمان مایه‌هایی برای من فراهم شده بود) و از ایشان پرسیدم: دین، علم است یا فلسفه؟ جواب ایشان عُمرانه برای من کافی شد. آن زمان آدم حافظه قوی‌ای دارد و خیلی از خاطره‌ها در حافظه‌اش می‌ماند و یادش نمی‌رود. نوشته بود که ایشان درجا جواب نداد و یک مقدار فکر کرد، بعد با محبت گفت: پسرجان! دین، نه علم است و نه فلسفه. پرسیدم: اگر دین نه علم است نه فلسفه، پس چیست؟ ایشان گفت: دین راهی است که خدا ترسیم کرده و هر کس در این راه قرار گیرد، دو منفعت می‌کند که هر دو منفعت را قرآن بیان کرده است.

## سلوک در مسیر الهی

منفعت اول را قرآن یکبار بیان کرده؛ ولی منفعت دوم در بیشتر سوره‌ها حتی سوره‌های کوتاه قرآن مثل سوره «القارعه» یا «بینه» آمده است. در سوره «بقره» که فراوان است؛ در «آل عمران»، «نساء»، «مائده»، «انعام»، «اعراف»، «توبه» و «يونس» منفعت دوم بیان شده. کسی که در این راه سالک شود و واقعاً رونده این راه باشد؛ یعنی آدم بازیگری، امروز و فردا، آدم حالا ببینم چه می‌شود، تنبی و سستی نباشد. این راه هم پیمودنش با پایی عقل، قلب، روان و اعضا و جواح میسر است؛ عقل باید برود و دین را بیاموزد، قلب باید بفهمد، روان باید آراسته به حسنات اخلاقی شود و اعضا و جواح هم به آنچه که عقل و قلب گرفتند، عمل کند. مدت‌ش هم کوتاه است؛ یعنی سلوک در این راه برای مردها از پانزده سالگی است و برای دخترخانم‌ها یا از تمام‌شدن سیزده سالگی یا نه سالگی است (فتواهای مراجع مختلف است، از قدیم هم مختلف بود و هر کسی مقلد هر فتوای که هست)، از آنجا سلوک شروع می‌شود و این جاده با اختصار پایان می‌پذیرد. دیگر بعد از دنیارفتن، سلوکی در کار نیست.

منظور از کلمه «عمل»



منفعت اول را در دنیا می‌برد و کاری با آخرت ندارد. آیه‌اش هم برایتان بخوانم که آیه بسیار مهمی است؛ بخصوص آخر آیه که آدم را شگفت‌زده و غرق در تعجب می‌کند: «آن‌گل مانع» عمل یعنی حرکت؛ اصلاً لغت عمل یعنی کار و کار یعنی حرکت؛ اما این عمل باید عمل پسندیده باشد. مورد پسند چه کسی باشد؟ خودم؟ نه. مورد پسند مردم؟ نه. این عمل باید مورد پسند یک‌نفر باشد و آن‌هم خداست؛ خودم می‌خواهم بپسندم یا نپسندم؛ مردم بپسندند یا نپسندند؛ اصلاً کاری به خود و مردم در پسندیدن و نپسندیدن نباید داشته باشیم؛ چون اگر کار به خودم داشته باشم، مشرک می‌شوم و کار به مردم داشته باشم، شرک هم به تعداد مردم می‌شود.

## قدرت نامتنا هي الـ

من نباید به خودم کار داشته باشم؛ به قول قرآن مجید: «بِمَا عَلِمَ اللَّهُ عَلِيهِ مِنْ شَيْءٍ»<sup>2</sup> تو یک بندۀ در تصرف من هستی و قدرت بر هیچ‌چیز نداری. لطف من هم تو را نگه داشته است؛ برای اینکه رابطه تو با کل جهان هستی با یک ذره باد است و هیچ راه ارتباطی با جهان نداری؛ نه دستت، نه مغزت، نه قلبت، نه قدمت، نه شکمت وسیله ارتباط است؛ وسیله ارتباط تو با جهان یک ذره باد است که این باد را در ریه می‌آوری و بعد از ریه بیرون م دهی. اگر من به آن ریه بگوییم که باد را از بیرون قبول نکن، مردهای و اگر به ریه بگوییم که باد را بیرون نده، باز هم مردهای.

پیش صاحب نظران ملک سلیمان باد است پیش که آن است سلیمان که ز ملک آزاد است

## رحمت خداوند بر بندگان

گاهی چقدر این شعرها ارزش دارد که جوان‌ها باید بگویند. اغلب قدیمی‌های ما شعرهای خوب را حفظ بوده‌اند؛ حالا یک غزل کامل از حافظ را حفظ نبودند؛ اما تکیتی‌های بعضی از غزل‌ها را حفظ بودند و به کار می‌گرفتند؛ مثلاً قدیمی‌ها می‌گفتند:

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار <sup>۱</sup> که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند

یک‌نفر است که به ما رحم می‌کند؛ بقیه افراد غیر از خدا فقط ما را دوست دارند و به ما رحمی ندارند؛ چون رحم پیششان نیست. آن رحمتی که برای ما کارگشاست، پیش هیچ‌کس نیست. زن و بچه، اقوام (البته نه همه‌شان) و بعضی از رفقا ما را دوست دارند و آدم‌های خوبی هم هستند؛ ولی تا دم قبر می‌توانند بیایند و اصلاً نباید بعدش از آنها توقع داشت؛ کجا بیایند؟ ما مسافر آخرت هستیم؛ آنها هنوز مسافر آخرت نیستند که دنبال ما بیایند.

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند

اینها را به کار می‌گرفتند. من یادم است که وقتی به مهمانی می‌رفتند، دو تایی پیاده می‌رفتند و در بازار، خیلی از شعرها را به کار می‌رفتند؛ البته فقط شعر نبود؛ مثلاً پدر من در برخورد با مردم شعر، آیه قرآن، روایت و داستان پنداشته بکار می‌گرفت. بعضی از رفقا هم بیشتر از پدرم بلد بودند؛ مثلاً یک رفیق داشتم (همین خیابان خراسان که خانه ما هم آنجا بود) که درس نخوانده بود؛ اما نزدیک پانصد روایت، بالای هزار آیه قرآن، دویست داستان و نزدیک دو هزار شعر بلد بود و به کار می‌برد. یک سبزی‌فروش در محله ما بود (من وقتی که روحانی شدم، با او رفیق شدم. من بیست سالم بود و او هشتاد سالش و زیاد پیشش می‌رفتم) هفتادهزار شعر حفظ بود که هر وقت من را می‌دید، یک‌مرتبه و بی‌تکرار پنجاه خط شعر از یک شاعر می‌خواند.

## فایده مطالعه آیات، روایات و اشعار پند آموز

مرحوم بهلول<sup>۱</sup> با من هم‌سفر بود (بهلول مسجد گوهرشاد که چند سال پیش، در صد سالگی از دنیا رفت. سی سال هم در افغانستان زندانی بود و بیشتر جاها هم پیاده می‌رفت؛



بالاترین غذایش هم نان و ماست بود و معمولاً چیز دیگر نمی‌خورد) من در سفرها گاهی شب‌ها تا ساعت دو نصف شب پیش او می‌نشستم، بالای دویست‌هزار شعر حفظ بود و آن دویست‌هزار شعر هم نوشته شده بود. می‌گفت: هر کدامش را می‌خواهی، بگو برایت بخوانم و از اول تا آخرش را بدون جانداختن می‌خواند. مردم آن سواد عرضی دارند، اما سواد طولی ندارند؛ یعنی بچه‌ها همان‌چیزی که در مدرسه یا دانشگاه یاد می‌گیرند، اضافه‌تر یاد نمی‌گیرند؛ چون اهل مطالعه کم هستند. اگر اضافه یاد بگیرند، اطلاعات طولی و عمومی هم برای رشد، درس‌گرفتن و پندگرفتن خودشان و پنددادن به دیگران خیلی به دردشان می‌خورد.

## الطف رحمانی خدا نسبت به سلیمان

پیش صاحب‌نظران ملک سلیمان باد است بلکه آن است سلیمان که ز ملک آزاد است شاعرش این شعر را بر اساس یک آیه قرآن گفته است که پروردگار می‌فرماید: سلیمان بساطی داشت که باد رام و در اختیارش بود. به باد می‌گفت که من را با دوستانم و جنس‌هایم از روی زمین با این فرش، بساط یا تخت بلند کن و به فلان شهر ببر و آنجا ما را پیاده کن. پروردگار عالم می‌فرماید: مسیری که باد ایشان را می‌برد، یک ماه راه بود؛ ولی صبح ایشان را می‌برد، بعد از ظهر آنجا می‌رساند. این چه بوده، چه نوع هواییم بوده که در اختیار سلیمان بوده، نمی‌دانم! چون قرآن می‌گوید سفرها بیشتر با باد انجام می‌گرفت. این شاعر می‌گوید:

- ۱. شیخ محمد تقی بهلول گنابادی در هشتم جمادی‌الثانی سال ۱۳۲۰ هـ (۱۲۷۹) در روستای بیلنگ گناباد متولد شد. وی در جریان قیام مسجد گوهرشاد پس از دستگیری سید حسین طباطبائی قمی سخنرانی تندی علیه رژیم پهلوی ایجاد کرد و با تعقیب مأموران رضاخان به افغانستان مهاجرت کرد که به دلیل نداشتن گذرنامه، حکومت افغانستان وی را سی سال زندانی کرد. وی پس از ۳۱ به ایران بازگشت و مأموران پهلوی دستگیریش کردند؛ اما مدتی بعد آزاد شد. ایشان بعد از انقلاب اسلامی با منبرها و مجالس موعظه خود سعی در ارشاد مردم داشت و سرانجام در هفتم مرداد سال ۱۳۸۴ هـ در ۱۰۵ سالگی درگذشت.

پیش صاحب‌نظران ملک سلیمان باد است بلکه آن است سلیمان که ز ملک آزاد است ما سلوکمان ۳۵، ۴۰، ۵۰ سال، استثنائاً هشتادنود سال است. پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: بیشتر امت من (این به تجربه هم ثابت شده است) بین شصت‌هفتاد سالگی می‌میرند. شما این‌دفعه که به بهشت‌زهرا رفتید، سنگ قبرها را بخوانید؛ در این عمر کوتاه بعضی‌ها چقدر گناه، دروغ، غیبت، تهمت، شایعه، ظلم، دل‌سوزاندن بار می‌کنند! این هم عجیب است، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: هر لکه زشتی در عمل یا اخلاقت باشد، دری از رحمت خدا، به‌تناسب آن لکه، به رویت بسته می‌شود. کلیدش هم این است که این لکه را پاک کنی، و گرنه آن بستگی ادامه پیدا می‌کند.

## تأثیر اعمال بر حال انجام عبادات

من یک سفر مکه بودم، این هم به شما بگویم که شنیدنش برای خانم‌ها واجب است؛ بعد از آنها شنیدنش برای مردها واجب است؛ اما این واجب بر آنها مقدم است. حج آخوندی داشت که الان پیر شده است. این شخص صاحب اخلاق بود؛ خیلی آدم نرم، حلیم، بردار، خنده‌رو و بالخلق و هر سال هم حج بود؛ یعنی سالی هشتاده ماه آنجا بود. من هم هر وقت توفیق می‌شد و مشرف می‌شدم، زیاد پیشش می‌رفتم. او هم زیاد بار روی من می‌گذاشت؛ یعنی گاهی روزی دوسره سخنرانی در کاروان‌ها من را می‌فرستاد. به او می‌گفتم: در این گرما من نفس سه‌چهار سخنرانی را ندارم. می‌گفت: وظیفه شرعی‌ات است و اگر نروی، قیامت گیر می‌افتد.

ایشان برایم گفت: یک روز مدینه نشسته بودم که خانمی پیش من آمد. این هم یک مسئله قرآنی و روایتی است. همین که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند یک لکه، یک در به رویتان بسته می‌شود؛ دو تا، دو تا در می‌بندد؛ ده تا ده تا در می‌بندد؛ یک وقت می‌بینید همه درها بسته‌شده است و آدم هم غفلت از بسته‌بودن درها دارد. بعد از مردن صاف و راحت به او می‌گویند که جهنم برو که آنجا هم آدم نمی‌تواند مقاومتی بکند.

گفت: این خانم آمد و به من گفت که می‌شود این گذرنامه‌ام را بدhem تا بليت mra برگشت بزنيد و من از مدینه به ايران برگردم؟! گفتم: هنوز مکه نرفته‌ای. گفت: مکه نمی‌خواهم



بروم؛ زور که نیست. گفتم: مکه را دیده‌ای؟ گفت: نه. قبله مسلمان‌ها را ندیده‌ای؟ نه. کعبه را؟ نه. برای چه می‌خواهی برگردی؟! گفت: من خیال می‌کرم اینجا غوغایی از حال و گریه است؛ اما الان ده روز است که مدینه هستم، یک قطره اشک نه در بقیع و نه در حرم پیغمبر ﷺ از چشمم آمده و نه حال دارم؛ اصلاً دلم نمی‌خواهد که حرم، بقیع یا نماز جماعت بروم؛ اصلاً این شهر برای من جهنم شده است و می‌خواهم بروم. این هم چون آدم تجربه‌داری بود (تمام منبرهای من را هم می‌آمد؛ یعنی اگر روزی سه چهار منبر گردند می‌گذاشت، خودش هم می‌آمد. وقتی به ایشان می‌گفتم که شما نیا، می‌گفت: من می‌آیم و تمام منبرهای تو را گوش می‌دهم و نه ماه برای کاروان‌های دیگر مصرف و هزینه می‌کنم. می‌گفتم: بیا. می‌گفت: راضی هستی؟ می‌گفتم: به رضایت من ندارد؛ اینها آیات و روایات هست که واجب است به مردم برسد و نمی‌خواهد از من رضایت بگیرید. ما گفتیم هر کسی که از روی کتاب‌هایمان می‌نویسد یا منبر می‌روند یا نوارهایی که گوش می‌دهند، لازم نیست مأخذش را ذکر کنند، باید بروند و برای مردم بگویند. فرهنگ اهل‌بیت باید نشر پیدا کند و نیازی هم ندارد اسم ببرند).

گفت: به او گفتم (چون تجربه داشت) کلید حل مشکلت را باید با سؤال پیدا کنم؛ شما روزی که خواستید مکه بیایید، از خواهرهایت، پدر و مادرت و برادرت خداحفظی کردی؟ گفت: بله. گفتم: با شوهرت مکه آمدی؟ بله. به او گفتم: شوهرت مادر دارد؟ گفت بله. گفتم اینجا حرم پیغمبر ﷺ و روبه‌رو هم بقیع است، راستش را بگو! مادرشوهرت چطور آدمی است؟ گفت: خیلی خوب. گفتم: از مادرشوهرت هیچ نگرانی‌ای نداری؟ گفت: نه. گفتم: با او خداحفظی کرده‌ای؟ گفت: نه؛ چون از مادرشوهر بدم می‌آید!

من نمی‌دانم این مسئله در کشور ما چیست که نود درصد عروس‌ها از مادرشوهر بدشان می‌آید (از بندگان خدا متنفرند). تنفر از عباد خدا، تنفر از خداست: «مَنْ أَهَانَ مُؤْمِنًا فَقَدْ أَهَانَنِي»<sup>۱</sup> هر کس مؤمن را خوار کند، مرا خوار کرده؛ این حرف پروردگار است.

گفت مادرشوهرم خوب است و اصلاً کاری هم به کار ما ندارد؛ من بدم می‌آید و با او خدا حافظی نکرده‌ام. گفتم که کلید پیدا شد؛ دل او سوخته است که اینجا تمام درهای رحمت خدا به رویت بسته شده؛ پول داری؟ گفت: دارم. گفتم: اگر نداری، پنجاه ریال بلاعوض می‌دهم و نمی‌خواهم پس بدهی؛ همین الان بلند شو و از اتاق من برو بیرون و در خیابان به مادرشوهرت تلفن کن و بگو من از شما خدا حافظی نکردم و بد کردم و عذر می‌خواهم؛ من را ببخش! گفت: چشم. فردا آمد و گفت: از دیروز تا حالا هم خوب زیارت می‌کنم، هم خوب گریه می‌کنم، هم مشتاق نماز هستم و هم شهر مدینه برایم عوض شده است. این حرف امیر المؤمنین است.

## نمونه‌ای از بندگان خوب خدا

خانواده‌ای می‌خواستند مکه بروند، به آنها گفتم (یک جریاناتی در همدیگر داشتند): فکر می‌کنید در مسجد شجره، خدا لبیک شما را جواب بدهد؟ امکان ندارد! حل هم نکردند و رفتند. بعضی‌ها با خودشان، دین، قواعد دین و با خود پروردگار لجیازی دارند. پس مکه برای چه می‌روند؟! پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: آخرالزمان بدنه‌ای از امت من به مکه می‌روند «لساخة» برای گردش، کیف کردن، هتل‌رفتن و استراحت کردن.



۱. امالی صدوق، ص ععر: «جَدْثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَانِ، قَالَ: حَدَثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَسَنِي، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَيْسَى بْنُ أَبِي مُوسَى الْعَجْلَى، قَالَ: حَدَثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادِ الْعَزْمَى، قَالَ: حَدَثَنَا عَلَى بْنُ حَاتَمَ الْمَنْفَرِى، قَالَ: حَدَثَنَا شُرَيْكٌ، عَنْ سَالِمِ الْأَفْطَسِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَيْرَةِ، عَنْ أَبْنَى عَبَاسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيٍّ: يَا عَلِيٌّ، شَيْعَتُكَ هُمُ الْفَائزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَمَنْ أَهَانَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ أَهَانَكَ، وَمَنْ أَهَانَكَ فَقَدْ أَهَانَنِي، وَمَنْ أَهَانَنِي أَدْخِلَهُ اللَّهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَشَسَّ الْمَصِيرَ».

یک حَمْلَهَدَار<sup>۱</sup> بود که من صدرصد قبولش داشتم. از اولیای خدا و آدم شریف و بزرگی بود؛ واقعاً بزرگ بود و نفس هم داشت. ایشان خودش برای من گفت که یکبار من چهل تا مسافر داشتم (آن وقت می‌گفت زمان شاه سازمان حج هم نبود و آزاد بود). ما بیست، سی، چهل تا مسافر می‌گرفتیم و فقط راهنمایی می‌کردیم که اینجا حرم است، اینجا بقیع است، اینجا مقام است، اینجا بیت است. ما مسئولیت دیگری نداشتیم و اینها هم با خودشان یک روحانی می‌آوردند. ما راهنمایی می‌کردیم که از کجا گوشت و مرغ بخربید؛ یعنی به شیعیان نشان می‌دادیم که کشتار آنها (سعودی‌ها) را نخورند.

در یک سفر، من سی تا مسافر داشتم که بنا بود آنها را با ماشین به نجف، کربلا، کاظمین و سامرا ببرم و بعد مکه برویم و دوباره به عراق برگردیم و یکبار دیگر ائمه را زیارت کنیم. یک مسافر داشتم تهرانی نبود؛ خانم او دم در اتوبوس به من گفت: فلانی، من که مستطیع نشدم و شوهرم هم پول نداشت که من را ببرد. شوهر من هم آدم کم‌حرفی است و فقط در خودش و مشغول خودش است، شما از این مواظبت کنید. گفتم: خیالت صدرصد راحت باشد؛ من خادم و جاروکش زائر خدا هستم. عراق را طی کردیم و بعد آمدیم اردن و از اردن (از جاده تبوک) به مدینه آمدیم. روزی که می‌خواستیم مکه برویم، آمدیم مسجد شجره (آن مسجد را من دیده بودم؛ تیرچوبی و دویست‌متر بود؛ همه آنجا محروم می‌شدند) و همه این سی مسافر من محروم شدند و تلبیه گفتند؛ ۲۹ نفر بیرون آمدند و همین یک نفر ماند.

گفتم جلو نروم، می‌خواهد بین خودش و خدا حالی داشته باشد. دیدم معطل کرد، آمدم در مسجد، گوشہ مسجد بود و اشک از چشم‌سرازیر بود؛ گفتم آقا تلبیه گفتید؟ لبیک؟ لبیک عبد به مولا معنی‌اش این است که آمدم. گفت: نه. گفتم: چرا نمی‌گویی؟ گفت: لبیک یعنی چه؟ من معنی‌اش را باید بدانم که بگوییم. گفتم: لبیک یعنی خدایا! دعوت را قبول کردم و آمدم. گفت: عجب! این را باید به خدا بگوییم که من دعوت را قبول کردم و آمدم؟! اصلاً گریه‌اش سه برابر شد و با همان حال به پروردگار گفت: دعوت کردی و آمدم، اما آمدم به طرف خودت. ناگهان افتاد و از دنیا رفت و پشت مسجد هم دفنش کردیم؛ چون هم حوله

1. کاروان‌دار.

داشت و همهٔ کارهایش را کرده بود؛ غسلش را کرده و احرامش را بسته بود و تلبیه‌اش را هم عربی گفت و فارسی‌اش را هم این‌جوری گفت. این‌جوری مکه می‌رفتند.

## ویژگی سالک راه الهی

فخرالدین عراقی در این دیوانش که اشعار دیوانه‌ای دارد، در یک غزلش می‌گوید:  
 به طواف کعبه رفتم، به حرم رهم ندادند<sup>۱</sup>      که برون در چه کردی که درون خانه آیی؟  
 دین راه است؛ نه علم است و نه فلسفه. سالک در این راه باید سالک باشد. به شما جوان‌ها بیشتر می‌گوییم؛ سالک یعنی کسی که تا لحظهٔ مرگ، عمرش را تباہ و ضایع نمی‌کند. عمرش را سلط زبالهٔ شیطان نمی‌کند که هر آشغالی مثل حسد، کبر، حرص، بخل، ریا، نفاق، بدالی و کینه را در این ظرف خالی کند. از این هفت میلیارد جمعیت جهان بالای شش میلیارد سلط آشغال شیطان هستند و خودشان هم بی‌خبر هستند و نمی‌دانند که سلط آشغال هستند؛ اما شما را به‌خدا ببینید؛ یک دختر مسیحی که اهل همین استانبول ترکیه بوده است، کجا (روم) شرقی که آن‌وقت آن شهر را «قسطنطینیه» می‌گفتند؛ بعد اسمش عوض و استانبول شد) و رفتن به سامرا و مادر امام زمان<sup>ع</sup> شدن کجا؟! این چه سلوکی بود؟ این چه سالکی بود؟

## مجذوب سالک

من نمی‌خواهم برایتان اصطلاحات عرفانی را علّم کنم. من عرفان بلد هستم؛ اما به‌خدا قسم هنوز خودم اهل عرفان اهل‌بیت نشده‌ام. در اصطلاحات عرفانی، نرجس‌خاتون «مجذوب سالک» بود، نه «سالک مجذوب». در اصطلاح عرفانی، سالک مجذوب کسی است که باید سی سال سلوک بکند و بعد مجذوب پروردگار می‌شود؛ یعنی خدا در سی‌چهل سال سلوک منتظرش می‌ماند و می‌بینید که پس نمی‌زند، سستی نمی‌کند، کسل نمی‌شود، کاهلی نمی‌کند و خودش را آلوده به گناه نمی‌کند. بعد از این سی‌چهل سال سلوک، پروردگار آغوش باز می‌کند و جذبش می‌کند که «سالک مجذوب» می‌شود. خدا



در قدم اول سلوک در وجود نرجس خاتون ﷺ چه دیده که مجذوبش کرد و بعد از مجذوب شدن سلوک را ادامه داد. سالکان مجذوب، چهل سال جاده را رفتند و مجذوب شدند؛ اما ایشان همان اول جاده مجذوب شد و بعد سلوک کرد. این هم ما نمی‌فهمیم یعنی چه! می‌گوییم من الفاظش را بلد هستم؛ اما واقعیت چیست؟ خدا می‌داند.

## راه مجذوب سالکشدن

دین راه است؛ هر کسی، هر دختری باید در این راه سالک جدی شود؛ نه اینکه هموزن نرجس خاتون ﷺ شود و توقع داشته باشد خدا یک امام زمان در وجودش قرار دهد؛ ولی شعبه وجود نرجس خاتون ﷺ باشد؛ چون جهان یک‌دانه نرجس خاتون لازم داشته است که امام زمان ﷺ در وجود او رشد کند (ما دو امام زمان ﷺ که نداریم؛ یک‌دانه داریم و یک مادر باید می‌بود که ایشان در آن مادر قرار بگیرد)؛ ولی بدون اینکه آدم توقع امام زمان ﷺ داشته باشد که در وجودش باشد. دختران و مادران می‌توانند شعبه وجود او شوند و از او درس سلوک و راهروی بگیرند. حداقل سالک مجذوب بشوند نه مجذوب سالک. اگر آدم بخواهد مجذوب سالک شود، همان اول جاده باید فانی در حضرت حق شود و وقتی فنا پیدا کرد، به آن فنا، بقای ابدی پیدا می‌کند.

## معنای حیات طیبه

منفعت اول سلوک در جاده در سوره نحل است: «نَّمَلٌ مَّلَكٌ»<sup>۱</sup> عمل یعنی حرکت، سلوک و عمل پسندیده. چه کسی این عمل را پسندد؟ یک نفر. خود این هم خیلی حرف است که آدم در نقطه‌ای قرار بگیرد که چشم از همه خلق بپوشد (عملم را ببینند یا نبینند، پسندند یا نپسندند، بگویند دیوانه، ساحر، مجنون یا کذاب است) و هر کسی هرچه دلش می‌خواهد بگوید، من زلف بهزلف جاذبه الهی گره خورده است و عمله او هستم و در جاده او دارم

سلوک می‌کنم. **﴿إِنَّمَا مَنْكِرُكُلَّهُاتِنَّ﴾**<sup>۱</sup> مرد باشد یا زن؛ یکی از آیاتی که هیچ تفاوتی بین مرد و زن در امور معنوی قائل نیست، همین آیه است. **﴿فَمَنِ يَعْمَلْ﴾**<sup>۲</sup> در همین دنیا حیات طیبه چیست؟ امیرالمؤمنین این آیه را معنی کردند و فرموده‌اند: حیات طیبه یعنی تمام عمر قناعت به حال خدا و احساس نیاز نکردن به حرام.<sup>۳</sup>

## منفعت دیگر سلوک در راه الهی

دومین منفعت، «**وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرُهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**<sup>۴</sup>» شما در ذهنتان آخر این آیه را چطور معنی می‌کنید؟ من خود آیه را دقیق برایتان بگویم؛ یک مثل باید بزنم. فرض کنید کسی در تهران است که در محمودیه دهزار متر زمین دارد که می‌گویند زمینت متري دوازدهمیلیون است؛ پایین‌تر بیست‌هزار متر زمین دارد که می‌گویند متري پنج‌میلیون؛ پایین‌تر چهل‌هزار متر زمین دارد که می‌گویند متري دومیلیون؛ دهزار متر آخر باقرآباد شاه‌عبدالعظیم دارد که می‌گویند متري پانصد‌تومان؛ کسی از راه می‌رسد و دفتر این زمین دار می‌آید و می‌گوید: می‌توانم سندهای زمینتان را ببینم؟ می‌گوید: بله. ما یک زمین داریم در محمودیه متري دوازدهمیلیون، یک زمین پایین‌تر داریم پنج‌میلیون تا دهزار متر هم آن‌طرف باقرآباد داریم که متري پانصد‌هزار تومان است. می‌گوید: من عشقم کشیده است که کل زمین‌های تو را به قیمت گران‌ترین زمینت بخرم؛ یعنی آن متري پانصد تومان هم دوازدهمیلیون می‌دهم. خدا می‌گوید هر کسی این‌طوری شود، من قیامت که می‌خواهم پاداشش را بدهم، بهترین نماش را حساب می‌کنم و کل نمازهایش را به قیمت بهترین نماش قیمت می‌گذارم؛ کل روزهایش را به بهترین روزهایش قیمت می‌گذارم؛ کل اتفاق‌ها و کارهای خیرش را به قیمت بهترین کار خیرش قیمت می‌گذارم. آیه این را می‌گوید و خدا

.۱. نحل: ۹۷.

.۲. نحل: ۹۷.

.۳. نهج‌البلاغه، ص ۵۰-۹: «وَسُلِّمَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: فَلَنْحُسِينَةُ حَيَاةً طَيِّبَةً. فَقَالَ هِيَ الْفَتَاعَةُ».

.۴. نحل: ۹۷.



این مزد و بهترین پاداش را در دنیا به نرجس خاتون ﷺ داد و امام زمان ﷺ را به او عطا کرد؛ یعنی مادر ایشان شد. حالا قیامت باید برویم و بینیم خدا چه تدارکی برایش دیده است. خانم‌ها، دخترخانم‌ها، محصل‌ها! نرجس خاتون ﷺ مسیحی قسطنطینیه‌ای سالک راه الهی شد و مزد در دنیا شوهری مثل حضرت عسکری علیه السلام و فرزندی مثل امام عصر ﷺ را برد. شما هم اگر این کار را کنید، شعبه‌ای از وجود نرجس خاتون ﷺ می‌شوید.

### دعای پایانی

خدایا! به حقیقت این خانم توفیق فهم دقایق دینت را به ما عنایت کن.  
خدایا! مزه این راهت را به ما بچشان.  
خدایا! امام زمان ﷺ را دعاگوی ما و زن و بچه‌ها و نسل ما قرار بد.  
خدایا! ما را سالک خالص راهت قرار بد.  
خدایا! دشمنان ما را ذلیل و منکوب کن.  
خدایا دین ما، کشور ما، ملت ما، مرجعیت و رهبری ما محرم و صفر ما، ماه رمضان ما،  
محراب و منبر ما را از هر آسیبی حفظ کن.



جلسه پنجم  
تمسک به شجره طیبه،  
راه نجات  
مردم در دنیا و آخرت

## مقدمه بحث

چند جلسه درباره روزگار وجود مبارک امام زمان ع که بهترین و برترین روزگار در عمر انسان است، سخن گفته شد و یک جلسه هم در رابطه با وجود مبارک مادر بزرگوار آن حضرت، حضرت نرجس خاتون ع مطالبی بیان شد. امشب درباره خود حضرت مطلبی را عرض می‌کنم که قابل توجه و دقت است و در شناخت ایشان به ما کمک می‌کند.

### علت تعلق‌گرفتن لقب عصر به امام دو از ده

در سورة مبارکه «و العصر» کلمه «عصر» در یک معنا، به معنای زیده، فشرده و خلاصه است؛ چون لغات عرب معانی متعدد و گوناگونی دارد که یک معنای عصر را در دو سه شب گذشته شنیدید. این که از ایشان تعبیر به امام عصر ع می‌شود، یعنی چه؟ طبق روایات فراوانی که داریم، ایشان به‌نهایی دربردارنده تمام ارزش‌ها و مقامات و کمالات خوبان عالم از زمان آدم تا برپاشدن روز قیامت است. به تعبیر دیگر، وجود مبارک ایشان ظرف تمام ارزش‌ها و کمالات کل خوبان عالم است که این خوبان عالم شامل انبیای خدا، ائمه طاهرين و اولیاء الهی می‌شود؛ یعنی ایشان طبق روایاتمان (نه اینکه چون شیعه هستیم، از پیش خودمان این حرفها را بسازیم) آینه‌ای است که در این آینه، تمام کمالات و ارزش‌های خوبان عالم در آن منعکس شده. به‌این‌خاطر وقتی که ظهور می‌کند، خداوند متعال عیسی بن مریم ع را از آن مقامی که برده و از دست یهودیان زمان خودش نجات



داده است تا کشته نشود **﴿لَمْ يَنْفَدِ سَبِيلٌ﴾**<sup>۱</sup>، روی زمین می‌آورد. عیسی بن مریم عليه السلام، چهارمین پیغمبر اولوالعزم در نماز به ایشان اقتدا می‌کند که این در روایات است. علت اقتداش هم برتری، وزن و سنگینی معنوی ایشان است. حضرت مسیح با ظهر ایشان مأمور این امام می‌شود؛ چرا که خداوند متعال در دوره حیات بشر هرگز اجازه پیش‌افتدان مفضل را بر فاضل نداده است؛ اجازه پیش‌افتدان از مافوق را به کسی نداده که مافوق خودش حضور دارد.

## انحصر امامت و خلافت در خاندان رسول خد عليه السلام

روایت خیلی مهمی در جلد دوم کتاب شریف اصول کافی در باب فضل قرآن از حضرت صادق عليه السلام نقل شده است. امام صادق عليه السلام می‌فرمایند: همای امامت و ولایت (این را کامل دقت بفرمایید، البته من ترجمه‌اش را به فارسی در این قالب زیبا برایتان می‌گوییم) و خلافت از رسول خدا عليه السلام هرگز (چون حضرت دارند ابداً) بر سر آل ابوبکر، آل عمر، بنی امية و فرزندان طلحه و زبیر ننسیت و نخواهد نشست. بعد حضرت دلیل می‌آورند و می‌فرمایند علتش این است که این چهار طایفه قرآن مجید را از زندگی حذف کرده‌اند و تمام روش‌های پیغمبر اکرم عليه السلام و احکام الهی را در زندگی خودشان، زن و بچه‌شان و پیروانشان مهر باطل زده‌اند و به تعطیلی کشیده‌اند.<sup>۲</sup> یک علت کارهایی که کرده‌اند، این

1. نساء: ۱۵۸: **﴿لَمْ يَنْفَدِ سَبِيلٌ إِلَيْهِ كُلُّهُ﴾**.

2. الكافي (ط - اسلامیه)، ج ۲، ص ۴۰۰: «بُو علَى الْأَشْعُرِيُّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنِ الْحَشَابِ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَى اللَّهِ لَا يَرْجِعُ الْأَمْرُ وَ الْحَلَافَةُ إِلَى آلِ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ أَبِدًا وَ لَا إِلَى نَبِيِّ أَمِيرَ أَبِدًا وَ لَا فِي وُلْدِ طَلْحَةَ وَ الرُّبَيْرِ أَبِدًا وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ تَبَذَّلُوا الْقُرْآنَ وَ أَبْطَلُوا السُّنْنَ وَ عَطَلُوا الْأَحْكَامَ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: الْقُرْآنُ هُدَىٰ مِنَ الصَّلَالِ وَ تَبْيَانٌ مِنَ الْعِمَّى وَ اسْتِقْالَةٌ مِنَ الْعُنْتَرَةِ وَ نُورٌ مِنَ الظُّلْمَةِ وَ ضِيَاءٌ مِنَ الْأَحْدَاثِ وَ عِصْمَةٌ مِنَ الْهُلْكَةِ وَ رُشْدٌ مِنَ الْغُوايَةِ وَ بَيَانٌ مِنَ الْفِتْنَ وَ بَلَاغٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ وَ فِيهِ كَمَالٌ دِينِكُمْ وَ مَا عَدَلَ أَحَدٌ عَنِ الْقُرْآنِ إِلَّا إِلَى النَّارِ».



بود که به قرآن معرفت نداشتند و شناختی از کتاب خدا نداشتند و علت دیگرش هم این بود که می‌دانستند اگر بنا باشد به قرآن عمل شود، امامت و خلافت به آنها نمی‌رسد.

## عاقبت دوری از امام حق

اینها چه کار کردند؟ هرچه در خانواده‌های خود مأمور بود (اینها امام که نداشتند)، بر امام انتخاب شده خدا پیش انداختند و جایه‌جایی بسیار خطرناکی انجام دادند؛ امام را به صف مأمورین برگرداندند و مأمورین را جای امام گذاشتند؛ درحالی که مأموری که سر جای امام آمده بود، هم قرآن را نمی‌فهمید و از زندگی حذف کرده بود و هم سنن پیغمبر ﷺ را در زندگی‌اش باطل کرده و هم احکام خدا را از اجرایی شدن معطل کرده بود. بعد هم همه‌چیز به دست همین مأمورینی افتاد که به خیانت به جای امام گذاشته شدند که نتیجه‌اش را در این ۱۴۰۰ سال در کتاب‌ها نوشته‌اند. زمان خودمان هم کارهای اینها را در عربستان، سوریه، افغانستان، لیبی و بحرین می‌بینیم؛ اینها شاگردان تربیت‌شده مدارس مأمورینی هستند که ابداً به قرآن معرفت نداشتند و قرآن را حذف کردند و سنت‌های پیغمبر ﷺ را باطل کردند و احکام الهی را از اجرایی شدن درآوردند. شاعر می‌گوید:

میازار موری که دانه‌کش است      که جان دارد و جان شیرین خوش است  
اما اینها افراد را چهارصد تا چهارصد تا، دویست تا دویست تا می‌کشند؛ زن‌ها را می‌کشنند؛  
جنازه‌ها را از قبرها درمی‌آورند؛ بانک‌ها را می‌زنند؛ سر می‌برند؛ نابود و خراب می‌کنند؛ می‌سوزانند  
و می‌گویند: ما مسلمان هستیم! راست می‌گویند اینها همان مسلمانانی هستند که امام صادق علیه السلام  
می‌فرمایند همای امامت و خلافت ابداً روی سر اریابانشان ننشست و نخواهد نشست.

## ویژگی‌های امام

امام یعنی وجودی که در هر زمانی زندگی می‌کند، بر تمام مردم زمان برتری دارد؛ نه بر مردم زمان خودش برتری دارد، بلکه تا روز قیامت به مردم زمان بعد از خودش هم برتری دارد. یکی از آنها زنده است و اطاعت از او بر همه واجب است. آن زمانی هم که پدرانش

در بین مردم بودند، اطاعت از آنها بر همه واجب بود و این اطاعت محدود به زمان نیست.  
به چه دلیل از همه در عقل، علم، فهم، تقوا و عمل به قرآن بالاتر است؟  
ببینید ما قاعده‌ای داریم که قاعدة حکیمانه‌ای است. تنها ما این قاعده را قبول نداریم،  
بلکه کل شرق و غرب این قاعده را قبول دارند؛ حالا یا عمل می‌کنند یا نمی‌کنند، اما  
قاعده قابل قبول کل است. قاعده این است که «ترجیح بلامرجح» قبیح است، حتی بر  
پروردگار؛ این در دین ما یک اصل است. ترجیح بلامرجح یعنی برتری دادن کسی بر کسی  
دیگری که در همه‌چیز مقدم بر اوست. برتری دادن به او که امتیازی به برتر ندارد، حتی بر  
پروردگار قبیح است؛ چون خدا حکیم است و حکیم هرگز ترجیح بلامرجح انجام نمی‌دهد.

## چراًی برتری امام معصوم بر تمامی افراد

اینکه «ترجیح بلامرجح» قبیح است، ما را در این زمینه کمک می‌کند تا ثابت شود امام در  
هر عصر و در همه اعصار مافوق همه است؛ چنانچه در همین روزگار که ما زندگی  
می‌کنیم، کسی در علم، عقل، دانش، بینش و فهم از امیرالمؤمنین علیه السلام بالاتر باشد و خدا  
اطاعت از علی علیه السلام را بر او واجب کرده باشد، می‌شود ترجیح بلامرجح که قبیح است؛ یعنی  
خدا به کسی که مافوق علی علیه السلام است، گفته بر تو واجب است از علی علیه السلام که پایین‌تر از

توست، اطاعت کنی. این ترجیح بلامرجح وقبیح است و حکیم کار قبیح نمی‌کند.  
اگر روایات ما گفته‌اند امامان و انبیای خدا تا روز قیامت از هر فردی، از هر مرد و زنی، از هر  
دانشمند، عالم و استادی بالاتر هستند و به همین علت است که خدا اطاعت از آنها را بر  
همه واجب کرده، معلوم می‌شود تا قیامت، برتر از اینها پیدا نمی‌شود؛ زیرا اگر پیدا می‌شد و  
اطاعت از امیرالمؤمنین یا امام حسین یا امام زمان علیهم السلام بر او واجب بود و خودش بالاتر بود،  
خدا کار قبیح مرتكب شده بود. چرا عیسی علیه السلام به امام زمان علیه السلام اقتدا می‌کند؟ چون امام  
زمان علیه السلام مافوق است؛ اگر عیسی علیه السلام مافق امام بود و به او می‌گفتند به مادون خودت اقتدا  
کن، حکم قبیح بود و بر حکیم ابدًا حکم قبیح جایز نیست و حکم قبیح نمی‌کند.



## تطابق تشریع احکام بر ظرفیت مکلفین

در احکام الهیه هم همین طور است؛ پروردگار عالم تمام تکالیف ما را با گنجایش ما میزان گیری کرده و به ما نگفته است حتماً باید نماز صبحت به این سبک چهار ساعت طول بکشد؛ این حکم قبیح است. من وقتی طاقت ندارم نماز صبحم را چهار ساعت بخوانم، نماز عصرم را شش ساعت بخوانم، نماز عشايم را پنج ساعت بخوانم، نه زمان در اختیارم است و نه بدن من کشش این عبادت را دارد؛ لذا حکیم حکم قبیح نداده و گفته است: ﴿لَا يَكُنْ أَثْنَا بِالْحَمْدٍ﴾<sup>۱</sup> نه «قدرتهای»، وسع یعنی گنجایش. پروردگار مهربان عالم در هیچ یک از حلال و حرامش حکم قبیح ندارد.

## دلیل اقتدای حضرت عیسیٰ به امام زمان

اگر من در بیابانی تشنه و گرسنه گیر کردم و هیچ کس هم از آنجا عبور نمی‌کرد و تکوتنهایم افتادم، گوسفندی هم در این بیابان مرده است و من هم از گرسنگی و تشنگی به طور یقین و صد درصد در کام مرگ می‌افتم؛ خدا دوبار در قرآن می‌گوید از این گوشت میته گوسفند یا کلاع یا کبوتر یا حیوان دیگر که می‌تواند تو را نگه دارد تا خودت را به آبادی برسانی، بخور. اگر که آنجا هم می‌گفت به تو حرام است، آن حکم قبیح است. ﴿إِنَّ الظُّفَرَيْنَ دَلَالَةَ الظُّفَرِ﴾<sup>۲</sup>؛ پس حکیم حکم قبیح ندارد. اگر حکیم به عیسیٰ می‌گوید به او اقتدا کن و اتفاقاً با اقتدا کردن مسیح، بدنه عظیمی از مسیحیت زمان امام عصر<sup>۳</sup> شیعه می‌شوند؛ چون می‌بینند پیغمبر شان اقتدا کرد، می‌فهمند که مقتدا مافوق اقتدا کننده است؛ می‌فهمند که دین عیسی هم همان دین اصلی پروردگار عالم است که یک اسمش اسلام و یک اسمش تشیع است.

## انسان کامل



انسانی که آینه انعکاس دهنده عملی تمام ارزش‌های انبیا، اولیا و خوبان عالم است (یعنی آنچه خوبان همه دارند، او به تنهایی دارد و به تعبیر پیغمبر اکرم ﷺ از حضرت موسی علیه السلام، عیسی علیه السلام، داود علیه السلام و ابراهیم علیه السلام این کمالات در او جلوه‌گر است)، این انسان از دید عرفان اهل بیت «انسان کامل» است. معنی انسان کامل روشن شد؛ یعنی انسانی که از تمام ارزش‌ها برخوردار است و چیزی کم ندارد؛ یعنی وجود مقدس او از هیچ کمالی کم ندارد و مجموعه کمالات هم در او متوسط نیست، بلکه در حد نهایی است که بالاتری دیگر ندارد. ایمان امام عصر احسان‌الایمان است؛ تقوای امام عصر احسان‌التقواست؛ نیت امام عصر احسان‌النیات است؛ عمل امام عصر احسان‌الاعمال است. برادران و خواهران! این را از طریق روایات باور کنید که ائمۀ ما می‌فرمودند اگر ما زمان ظهور او را درک می‌کردیم، به او اقتدا و در رکاب او فرمان بری می‌کردیم.<sup>۱</sup>

## مصادق واقعی ليلة القدر

حیف است اینجا من مطلبی را از خود حضرت برایتان نگویم؛ به نظرم می‌رسد که کوه‌های عالم تحمل این حرف را ندارند. فقط انسان‌های «امتحن الله قلبك لِإِيمان»<sup>۲</sup> می‌توانند تحمل کنند؛ و گرنۀ تحملش برای آن کسی که ممتحن قلبی نیست، یک مقدار سخت است. تا اینجای مطلب هرچه شنیده‌اید، ایشان آینه نشان‌دهنده همه کمالات خوبان عالم است و کمالات ایشان در حد کمال است؛ یعنی دیگر بالاتری ندارد و همه‌چیز را در حد نهایی دارد. همه‌چیز به او پایان پذیرفته است؛ ایمان، اخلاق، نیت و عمل صالح. در حقیقت ایشان پایان تمام خوبی‌های عالم است.

ایشان می‌فرمایند (من خیلی فارسی برایتان معنی می‌کنم. من که از این مسائل ترسی ندارم و همیشه عالی‌ترین مطالب را بدون اینکه از ایراد‌گرفتن کسی بترسم، برای مردم

1. الغیبہ نعمانی، ص ۲۴۵: «عَلَیُّ بْنُ أَحْمَدَ البَنْدِیجِیُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُعاویةَ [1] عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَعْنَوْبٍ عَنْ خَلَادَ بْنِ الصَّفارِ [2] قَالَ: سَيِّدُ أَبْوَابِ اللَّهِ هَلْ وَلَدَ الْقَائِمُ عَ فَقَالَ لَا وَلَوْ أَدْرِكْتُهُ خَدْمَتُهُ أَيَّامَ حَيَاةِ». 2. الكافی (ط - الاسلامیه)، ج ۱، ص ۴۰۱.

گفته‌ام و بخیل در این مسئله هیچ وقت نبودم. فارسی حرف امام عصر<sup>ؑ</sup> این است: امام زمان شدن من سرمشق برداری از صدیقه کبری، فاطمه زهراست.<sup>۱</sup> این خیلی حرف است! اصلاً سر است! خود صدیقه کبری سر است! صدیقه کبری طبق روایات، لیلةالقدر واقعی انسانی است. ما یک لیلةالقدر زمانی داریم (شب بیست و سوم یا شب بیست و یکم یا احتمالاً شب نوزدهم)، ولی وجود مقدس صدیقه کبری لیلةالقدر انسانی است. در لیلةالقدر زمانی، الفاظ قرآن به لوح محفوظ و بعد به جریل اعلام شده است و ایشان برای پیغمبر<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> آورده. علم الله قرآنی در لیلةالقدر انسانی بر قلب صدیقه کبری نازل شده است؛ لذا (در اصول کافی است) گاهی امیرالمؤمنین<sup>علیه السلام</sup> قلم و کاغذ می‌آوردند و به صدیقه کبری می‌فرمودند هرچه که به شما القا شده است، بگو که من بنویسم.

### امام معصوم مجرای فیوضات الهی

چنین انسانی با این ویژگی‌ها و خصوصیت‌ها در زبان عرفان اهل بیت «انسان کامل» است. برادران می‌دانید خداوند کار دفعی نمی‌کند. شما زندگی تمام موجودات را ببینید؛ عنایات پروردگار برای آنها تدریجی است. بسیاری از حیوانات شب و روز باید دنیال روزی بروند؛ ماهی در دریا باید بگردد، زنبور باید چهارده کیلومتر برود و باید که شیره گل بخورد و عسل درست کند (درجای خدا از آسمان لوله‌کشی عسل نمی‌کند که به ملت بگوید بروید دبه‌هایتان را پر کنید)؛ از مجرای وجود زنبور به مردم عسل می‌دهد؛ از مجرای وجود درخت به مردم میوه می‌دهد، از مجرای وجود زمین، سبزی خوردن می‌دهد؛ از مجرای وجود ابر، آب می‌دهد؛ اما اینکه دوازده ظهر یک لکه ابر نباشد، یک مرتبه پروردگار عالم از آسمان در تهران یک دریا آب

1. الغیبه طوسی، ص ۲۸۶: «أَخْرِي جَمَاعَةُ عَنْ أَبِي مُحَمَّدِ التَّلْعَكْبَرِيِّ عَنْ أَمْمَادِ بْنِ عَلَى الرَّازِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَى الْقُقَيْقِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلَى بْنِ بُنَانَ الطَّلَحِيُّ الْأَبِي عَنْ عَلَى بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدَةَ الْتَّسَائِبُوِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلَى بْنُ إِبْرَاهِيمَ الرَّازِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي الشَّيْخُ الْمُؤْتَوْقُ بِهِ مَدِينَةُ السَّلَامِ قَالَ تَشَاجَرَ أَبْنُ أَبِي غَانِمِ الْقَرْوَبِيِّ وَ جَمَاعَةُ مِنَ الشِّيَعَةِ فِي الْخَلْفِ فَذَكَرَ أَبْنُ أَبِي غَانِمٍ أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ عَ مَضِيٍّ وَ لَا خَلَفَ لَهُمْ إِنَّهُمْ كَتَبُوا فِي ذَلِكَ كِتَابًا وَ أَنْفَدُوهُ إِلَى النَّاحِيَةِ وَ أَعْلَمُوهُ بِمَا تَشَاجَرُوا فِيهِ فَوَرَدَ حَوَابُ كِتَابِهِ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ السَّلَامُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَافَانَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ مِنَ الْضَّلَالَةِ وَ الْفَتَنِ... وَ فِي أَبْنَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ لِي أَسْوَةُ حَسَنَةٌ».

بریزد؟! نه. خداوند هیچ وقت در نظام عالم خلقت کار بی‌مثرا نمی‌کند. این جمله براساس مطالعات دقیق حکیمان ساخته شده است: «أَبِي اللَّهِ أَنْ يَحْرِي الْأُمُورَ إِلَّا بِاسْبَابِهَا»<sup>۱</sup> خدا فرمانش را بدون واسطه‌ها و مجراهای تحقق نمی‌دهد.

## رام بودن زمین به‌سبب وجود امام معصوم

این معلوم و ثابت است، برای بی‌دین‌ها هم ثابت است که هر چیزی در این عالم مجرای خاص دارد یا به قول خودشان کanal خاص دارد. انسان کامل یعنی انسانی که تمام فیوضات مادی و معنوی پروردگار از مجرای معنویت، ظرفیت، کمالات و ارزش‌های او در عالم پخش می‌شود. من الآن وقت ندارم برایتان ثابت کنم فیوضاتی که از مجرای وجود امام عصر ﷺ پخش می‌شود چیست. اولاً تمام فیوضات مادی به گل جمال ایشان پخش می‌شود؛ یعنی اگر زمین بلندش کند و او را ببرد، ائمه حتی پیغمبر ﷺ فرمودند که زمین تحمل این انسان‌ها را دیگر نمی‌کند و دهان باز می‌کند و همه را پایین می‌برد؛ ولی او که هست، زمین استقرار دارد و مردم هم روی آن دارند زندگی می‌کنند و دهان باز نمی‌کند هفت میلیارد را پایین ببرد. «لولا الحجۃ لساخت الارضُ بآهلهَا»<sup>۲</sup> این روایتی است که همه نقل کردہ‌اند. اگر انسان کامل روی زمین نباشد، زمین کل مردم را فرو می‌برد؛ نواد درصد سر از جهنم درمی‌آورند و ده درصد مردم مؤمن هم با فرورفتن، سر از بهشت درمی‌آورند. این طور نیست که اگر همه فرو بروند، جهنم می‌روند؛ بلکه خوب‌ها استثنای شده‌اند.

## عامل عاقبت‌به‌خیری در دنیا و آخرت

حضرت رضا ﷺ می‌فرمایند: در غرق شدن فرعون، جوانی مؤمنی بدون اجازه از موسی ﷺ جدا شد؛ او می‌خواست پدرش را نصیحت کند و بگوید اگر ما بیرون برویم، آب دهان باز می‌کند و همه را فرو می‌برد، ولی وقت تمام شد و آخرین نفرات موسی بیرون آمدند و

1. شرح منظومه، ج۵، ص۴۰۳؛ مفتاح الفلاح، ص۵۶۶.

2. الغيبة نعمانی، ص۱۵۵؛ الاحتجاج، ج۲، ص۴۸؛ بحار الانوار، ج۰۰، ص۲۱۳.

تمام فرعونیان زیر آب رفتند و این جوان هم رفت. حضرت رضا<sup>علیه السلام</sup> می‌فرمایند: او اهل نجات است و با آنها جهنم نمی‌رود.

یکی از افراد بنی‌امیه محضر حضرت صادق<sup>علیه السلام</sup> آمد و گفت؛ یابن رسول‌الله! من مأمور و عاشق و محب شما هستم؛ ولی شما امامان ما و پیروان واقعی شما می‌گویند: «لعن الله بَنِي أُمَّيَّةَ قَاطِبَةً». من هم زاد و ولد بنی‌امیه هستم. من شیعه واقعی هستم و شما می‌دانید من شیعه هستم. حضرت فرمودند: تو به خاطر شیعه واقعی بودنت از ما هستی و نه از بنی‌امیه و این لعنت اصلاً شامل حال تو نمی‌شود. بر عکسش را خدا به نوح<sup>علیه السلام</sup> گفت که پسرت باید غرق شود: «بَنِيْ بَنِيْ اُمَّةِ قَاتِلِيْنَ غَيْرِيْنَ».<sup>۱</sup> تو هم که از طایفه بنی‌امیه هستی، شیعه واقعی ما هستی و دیگر بنی‌امیه‌ای نیستی؛ رنگ آنها در وجود تو نیست، از ما هستی.

## شمولیت لطف امام معصوم بر تمام موجودات

انسان کامل مجرای پخش کل فیوضات و به عبارت ساده‌تر مثل خورشید وقتی صبح طلوع می‌کند، مگر خانه مسیحی‌ها، یهودی‌ها، لائیک‌ها، کمونیست‌ها و این بدتر از گرگ‌های داعش را استثنای می‌کند؟! مگر به آنها نمی‌تابد؟! وقتی در نیم کره شرقی طلوع می‌کند، به همه طلوع می‌کند؛ وقتی نورش را به زمین می‌دهد، همه‌جا سبزی بار می‌آورد؛ وقتی به درخت‌ها نور می‌دهد، به همه درخت‌ها میوه ایجاد می‌کند. همه دارند می‌خورند، اوباما هم دارد میوه می‌خورد و ما هم که عاشق امام زمان<sup>علیه السلام</sup> هستیم، میوه می‌خوریم، اوباما سبحانه می‌خورد، ما هم می‌خوریم؛ آن احمق پست نمی‌داند «بِيُمْنِهِ رُزْقَ الْوَرَى»<sup>۲</sup> از کanal وجود امام زمان<sup>علیه السلام</sup> دارد سبحانه و ناهار و شام می‌خورد و نفس می‌کشد؛ چون نمی‌داند، نمک به حرام است.



۱. هود: ۴۶

۲. زاد المعاد، ص: ۴۲۲

فیوضات مادی از طریق مجرای آبرو، شخصیت، برکت و حقیقت وجود او پخش می‌شود؛ ولی مثل خورشید است که هیچ‌چیز را استشنا نمی‌کند و بنا هم ندارد استشنا کند؛ و گرنه اگر اهل استشنا بود، همین‌الآن دستش را بلند می‌کرد و می‌فرمود: شب ولادت من است، هرچه غیر مؤمن است، بکُش که دیگر از برکت وجود من یک لیوان آب نخورند؛ اما اخلاقش، اخلاق خداست. اول منبر هم گفتم دارای تمام کمالات و پایان همه کمالات است. عرض کردم مطالب امشب خیلی قابل دقت و پیگیری است.

### رحمانیت خداوند متعال بر بندگان عاصی

موسی بن عمران ﷺ به پروردگار گفت: این (فرعون) و پیروانش دیگر ایمان نمی‌آورند؛ خدایا! به عمرشان خاتمه بده. خطاب رسید: موسی ﷺ خاتمه‌دادن به عمرشان را خودت انتخاب کن؛ هر طور که می‌گویی، من خاتمه بدhem. گفت: خدایا! جلوی آب و ناشان را بگیر و قطع کن. خطاب رسید: او علیه من طغیان کرده است؛ ولی من از خدایی خودم در روزی‌دادن طغیانی ندارم و تا زنده هستند، روزی‌شان را می‌دهم. من با بستن آب‌ونان، آنها را نابود نمی‌کنم. امام عصرِ پیغمبر ﷺ هم همین‌طور است؛ از دست شش‌میلیارد نفر خون گریه می‌کند؛ ولی سر سفره‌اش است و از برکت او دارند نان و غذا و میوه می‌خورند، لباس می‌پوشند، راه می‌روند و نفس می‌کشند.

این فیض مادی خداست که از مجرای وجود امام زمان ﷺ به عالمیان می‌رسد و فیض معنوی‌اش هم همین‌طور از مجرای او دارد به بندگان مؤمنش می‌رسد؛ چون بعد از غیبت ایشان تا حالا از طریق نیابت عامه او، هزاران فقیه، مرجع، حکیم، بینا، بصیر، مفسر، نویسنده و مبلغ تربیت شده‌اند. همه از شئون نیابت عامه از اوست. این مجرای فیض معنوی است. این انسان کامل است.

معنای دیگر از سوره «و العصر»



آن وقت با این معنایی که امشب من برایتان گفتم، «و العصر» یعنی خود امام زمان ع <sup>۱</sup> یعنی انسانی که خلاصه و زبدۀ تمام خوبان عالم است. خدا در حقیقت می‌گوید: به امام عصر قسم که انسان کامل است، الله بن نبر <sup>۲</sup> همه دارند غرق در از دستدادن سرمایه‌های وجودی می‌شوند، الذین أخواه ملأا إيمانه و قاتلوا بالجهنم <sup>۳</sup> مگر آنهایی که زیر سایه امامت او زندگی می‌کنند. از برکت امامت، خلافت و امام زمانی او خسارت نمی‌بینند؛ گرچه بین میلیاردها خسارت‌کننده زندگی کنند.

## تجلى برخى از شئونات انسان کامل در مؤمنین

این ایمان شما شعبه ایمان اوست. در واقع، او اصل درخت ایمان است و شما شاخه هستید؛ فقط باید مراقب باشید که این شاخه خشک نشود. این شاخه با اسید و گوگرد گناه و لجن معاصی قابل خشکشدن است. اگر خشک شود، از آن درخت جدا می‌شود. سعی کنیم اتصال این شاخه وجودمان را به آن درخت تا زمان مرگ حفظ کنیم. ایمان و اخلاق و اینکه همدیگر را سفارش به حق و صبر می‌کنیم، شئون انسان کامل است که در ما جلوه کرده و این هم توفیق پروردگار و همت خودمان است؛ و گرنه ما هم می‌توانستیم مثل بقیه در ایران که بی‌دین بودند و بی‌دین شدند، بی‌دین شویم؛ اما چهاردهستوپا این شاخه را بر این شجره طبیه نگه داشته‌ایم و از آنجا تغذیه می‌شویم که سرزنش و سرسیزیم و حرکات مثبت داریم؛ نماز می‌خوانیم، روزه می‌گیریم، حج می‌رویم و پولمان را در راه خدا خرج می‌کنیم. او ما را تغذیه می‌کند. وجود او شجره طبیه و ما همه ترکه و شاخه هستیم که به تناسب ایمان و اخلاق و اعتقادمان رشد دارد. این شاخه که حالا بعضی‌ها حالت ترکه دارند و بعضی‌ها حالت شاخه قوی و بعضی‌ها هم دیگر با هیچ ارها ای از این درخت جدا نمی‌شوند.

## عاقبت متمسکین به شجرة طبیه

.۱. عصر:

.۲. عصر:

.۳. عصر:

هم حقیقتی را توجه کردید و به‌خاطر شخص خودتان خوشحال شدید. این درخت را وقتی خدا از دنیا بعد از اینکه «منْزَلُهُمْ»<sup>۱</sup> جمع کند، یعنی فریاد به پایان رسیدن عالم زده شد و تمام جهان به هم ریخت، خدا آن شجره طبیه را از زمین برمی‌دارد، در بهشت می‌گذارد و هرچه شاخه به او وصل است، با اصل درخت در بهشت می‌رود. فردا شما با ایشان همنشین هستید، همین‌طور که در دنیا همنشین هستید.

### دعای پایانی

خدایا! به حقیقت او هرگز تا قیامت ما و زن و بچه‌ها و نسل ما را از این درخت جدا نکن.  
از فیوضات محروم نکن!  
خدایا! شر این گرگان خون‌خوار را از سر مسلمان‌ها کم کن.  
خدایا! عراق و حرم‌های ائمه را حفظ کن.  
امام و شهدتا را امشب از رحمت ویژه‌ات بپرهمند فرما!  
دین ما، مردم، کشور، محراب، منبر، رمضان، محرم و صفر و مرجعیت، رهبری، همه را در پناهت حفظ فرما!



**جلسه ششم**

**ارجاع دهنده‌گان الهی،**

**چراغ**

**سعادتمندی در دنیا و**

**آخرت**



# تأثیر مرجع مناسب در زندگی

اوپایان عمرمان در گرو این است که به چه کسی یا چه کسانی مراجعه کنیم یا اینکه به چه کسی و چه کسانی ما را ارجاع بدهند و دلالت کنند. آنها یکی که در طول تاریخ به غیر از مورد حق مراجعه کرده‌اند یا مراجعه‌شان داده‌اند، زندگی‌شان نشان داد که هلاک و نابود شده‌اند و با تهی‌دستی از دنیا رفته‌اند. امشب بنا دارم در زمینه ارجاع برایتان چند کلمه بگویم که خداوند مهربان انسان‌ها را به چه کسی یا کسانی و به چه چیزی ارجاع داده است.

## شناخت ویژگی‌های مرجع مناسب

اولاً در این زمینه واقعاً لازم است که ارجاع‌دهنده را بشناسیم و ببینیم این ارجاع‌دهنده حکیم، علیم، آشنای به همه رموز، اهل جود، اهل رحمت و اهل محبت است یا نه؛ چون کسی که می‌خواهد ما را به یک منبع، یک محل، یک شخص، اشخاصی و یا چیزی ارجاع دهد، اگر جاهم باشد و دانا و مهربان نباشد، نمی‌تواند خیر ما را بخواهد و ما را نهایتاً دچار شر، تیره‌بختی و بدبخشی می‌کند.

ما برای شناخت وجود مقدس او کافی است که به دو منبع مراجعه کنیم: کتاب تکوین و کتاب تشریع. کتاب تکوین یعنی مجموعه عالم هستی که آیات تکوینی و طبیعی خدا در صفحات این کتاب نوشته شده است: **﴿يَا يَاهُمْ لِمَ نَجَّنَا مِنَ الظُّلُمَاتِ﴾**<sup>۱</sup>، **﴿وَنَأَذَّقْنَاهُمْ لَهُوَ أَنْكَنْنَاهُمْ﴾**<sup>۲</sup>، **﴿إِنَّمَا مُنْهَى النَّاسَ مِنَ الْهُدَىٰ إِلَّا لِغَاصَّةٍ﴾**.

۱. یس: **﴿يَا يَاهُمْ لِمَ نَجَّنَا مِنَ الظُّلُمَاتِ﴾**.

۲. روم: **﴿وَنَأَذَّقْنَاهُمْ لَهُوَ أَنْكَنْنَاهُمْ﴾**.

<sup>۱</sup> **وَالنَّدِيْرَةِ**، <sup>۲</sup> **لَهُنَّ بَكَلِ اَلْمَلَكَتِ اَنْ تَحْتَنِ اَبْلَغَ مَعَادِنَ الْجَوَادِيْرِ شُونَ** <sup>۳</sup> تا پایان آیه دومش که می‌فرماید: **اَنْ هَذِهِ اَيَّاهُ**.

تک‌تک موجودات عالم آیه است و مجموعش آیات کتاب تکوین است؛ یعنی کتاب خلقت و کتاب آفرینش.

## نام‌گذاری خالق عالم تکوین

ما به همه این آیات دسترسی نداریم که مطالعه کنیم. آنهایی که در رشته‌های مختلف علمی در حد علم خودشان تخصص دارند، به بسیاری از آیات مربوط به علمشان مراجعه دارند و ما هم سر سفره آنها نشسته‌ایم و کمی مراجعه داریم؛ ولی وقتی آنها مراجعه می‌کنند و ما به کمک نوشتۀ‌های آنها مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که هر آیه‌ای نشان می‌دهد که نویسنده‌اش به قلم خلقت، عالم، حکیم، عادل، رحیم، ناظم، اهل جود و اهل کرم است و یا اوصاف دیگری دارد که در دعای جوشن کبیر و بخشی هم در ابوحمزه کمیل و عرفه مطرح است. آنهایی که دانش گسترده‌تری دارند و با آیات بیشتری سروکار دارند، کمالات حق را بهتر می‌فهمند و آنهایی که سروکار کمتری دارند، از کمالات کمتری خبردار می‌شوند؛ ولی از زمان آدم تا الان این ثابت بوده. آنهایی که نویسنده آیات کتاب تکوین را به اسم می‌شناختند، «الله» یا «رب» می‌گفتند و یا آنهایی که او را به اسم نمی‌شناختند، فقط مبدأ می‌گفتند؛ یعنی آن کسی که خلقت از او شروع شده است.

## منشأ اختلاف در وجود خداوند

آنها بی که به رسم نمی‌شناختند، می‌گفتند چیزی سبب بوجود آمدن هستی است و نمی‌دانیم چیست و کیست. گاهی هم برای این که خودشان را قانع کنند، روی آن اسم‌هایی می‌گذاشتند که اسم واقعی او نبود؛ مثل کمونیست‌ها که می‌گفتند عالم به وجود آورنده دارد، ولی اسمش ماده و عنصر است که این ماده از لی و ابدی است، شکل، رنگ، قیafe و حدود ندارد.



۱. آل عمران: ۱۹۰: **اَنْ هَنِيْنِ اَنْدِيْرَاتِ الْمَلَكِ لَا تَقْعُدُ لَيْلَهُ اَنْدِيْرَاتِ اللَّهِ**.

۲. نحل: ۶۸: **اَتَيْدُهُمْ لَيْلَهُ اَنْدِيْرَاتِ اللَّهِ مُلْكُنَّ**.

۳. شعراء: ۸: **اَنْهُ كَلَّتِيْنِ اَنْ كَثُرَ مُرْبِنِيْنَ**.

همان‌هایی که انبیا برای خدا می‌گفتند، اینها هم برای ماده می‌گفتند؛ ولی آن اسم واقعی اش را نمی‌شناختند یا به فراموشی داده بودند. با این حال، یک اصل مسلم که جهان جلوه علم، حکمت، صدق، درستی، حق بودن، دانایی، رحمت و کرم است؛ این برای همه ثابت است؛ حالا یا اسمش را ببرند یا نبرند، یا اسمش را درست ببرند یا به جای الله، بگویند ماده از لی و ابدی.

## ثبت اصل وجود خداوند در افکار عموم

تمام جنگ اهل ایمان با اهل کفر جنگ لفظی است و جنگ حقیقی نیست. ما می‌گوییم «الله»، آنها می‌گویند ما قبول نداریم؛ ماده از لی، ابدی، نابودنشدنی؛ یعنی «حی لا یموت». ما همان‌هایی را می‌گوییم که خودش گفته و انبیا ابلاغ کرده‌اند؛ ولی آنها همان‌ها را می‌گویند و اسم واقعی‌اش را هم منکر هستند. جنگ سر اسم است، نه رسم؛ این را شاید همه ندانند. اصلاً خدا در قرآن می‌فرماید شک‌کننده درباره خدا وجود ندارد؛ لذا پروردگار هیچ دلیلی در قرآن برای اثبات وجود خودش نیاورده است. فقط اشتباه‌کاری‌ها را تصحیح کرده است که من شریک ندارم. شما می‌گویید من هستم و شریک دارم یا شما می‌گویید من نیستم. اگر من نیستم، پس چه کسی است؟! می‌گویید ماده از لی که باز من می‌شوم با اسم اشتباه؛ لذا در قرآن فرمود: ﴿أَنَّهُ كَفَرَ﴾<sup>۱</sup> آیا درباره خدا اصلاً شکی وجود دارد که ما دنبال بطرف کردن آن برویم و بگوییم به این دلیل و به این دلیل شک نکن که عالم مبدأ دارد؟ شما گفته‌های انبیا را در قرآن ببینید؛ یکی از آنها دلیل بر وجود خدا نیاورده‌اند و فقط اشتباهات اعتقادی را تصحیح کرده‌اند. این جنگ، یعنی جنگی لفظی بین اهل ایمان و تمام گروه‌های غیر اهل ایمان، همانی است که حافظ می‌فرماید:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زندگ<sup>۲</sup>

١٨٤ حافظ: شماره ٢

یعنی هر کس به طبل فکر و دریافت خودش دارد می‌کوبد؛ در حالی که زیر پرده این طبل کوبی همان حقیقت واحدهای است که رویش را پوشانده‌اند. کفر یعنی روپوشی و به معنی «نبود» نیست. کافر یعنی کسی که روی چهره وجود پرده پوشیده است و نمی‌تواند وجود را منکر شود. توان و راه اثباتش را ندارد و دلیلی در اختیارش نیست.

## مناسبترین راهنمایی

از این طریق وقتی برای ما ثابت شد که پروردگار ما ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه است، محل است ما و زن و بچه ما و جامعه انسانی را به منبع ارجاع بدهد که آن منبع باعث بدبختی، تیره‌بختی، هلاکت و شقاوت ابدی شود. از خدا که بگذریم، دیگر هر کس ما را به هر جا ارجاع دهد، به گمراهی ارجاع داده است. قرآن می‌فرماید: ﴿لَا يَأْتِي إِنْسَانٌ بِالْأَنْجَلِ إِلَّا مَوْدُومٌ بِمَا مَرَأَ﴾<sup>۱</sup> بعد از کار و ارجاع من، هیچ‌چیز دیگری غیر از گمراهی وجود ندارد.

## دلیل رجوع به پروردگار

خدا برای اصلاح امور، زیستن‌مان، تأمین سعادت و تأمین خیر دنیا و آخرت‌مان ما را به چه کسانی ارجاع داده است؟ یکی به خودش ارجاع داده است؛ در سوره احزاب به پیغمبر ﷺ می‌فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكَ هُنَّا مُهَاجِرُونَ إِذَا رَأَيْتُمُ الْأَنْجَلَ﴾<sup>۲</sup> مودم را به من ارجاع بده؛ چون خالق‌شان هستم و به آنها رحم دارم، برایشان کرم، مغفرت، توبه، بهشت، رضوان و فیوضات دارم. آنها را به من ارجاع بده، من هم بخیل نیستم. اگر به من ارجاع داده شوند و اینها هم قبول کنند که در زندگی به من مراجعه کنند، ﴿إِنَّمَا يُولِّي وَاللَّهُمَّ﴾<sup>۳</sup> من همه آنها را به یک حیات دائمی و پر از امنیت دعوت می‌کنم (سلام یعنی امنیت). تمام مردم دنیا یقین دارند که عاقل‌تر از انبیا در عالم نبوده است و ما شیعیان هم اعتقاد داریم عاقل‌تر از ائمه در دنیا نبوده؛ این عاقل‌ترین‌ها اگر بهتر از خدا را می‌شناختند، با کمک عقلشان متمسک به غیر خدا می‌شدند. از اینکه انبیا و ائمه جای

۱. یونس: ۳۲.

۲. احزاب: ۴۶ و ۴۵.

۳. یونس: ۲۵.



دیگر نرفتند، فهمیده می‌شود که بهتر از خدا مرتع و منبعی نیست؛ امیرالمؤمنین علیه السلام عقل کامل است، در ۶۳ سال عمرش سروکار خودش را با چه کسی انداخته است؟ با پورودگار. ما باید بفهمیم که علی علیه السلام درست رفته است و به حق زندگی کرده. این را باید بفهمیم؛ نه اینکه نمی‌فهمیم، یعنی باور کنیم.

## مفهوم شناسی توکل

یکی به خودش ما را ارجاع داده است: ﴿وَعِلِيٌّ سُلْطَانٌ لِّكُلِّ الْكُوُنِ﴾<sup>۱</sup> توکل یعنی اعتماد و یک تکیه‌گاه استوار که شکسته نمی‌شود و دنبالش می‌گردد. آنهایی که می‌خواهند اعتماد کنند، این تکیه‌گاه استوار من هستم؛ به من تکیه بدھید. من کلیددار هستی ام و همه چرخ‌ها به اراده من می‌چرخد؛ من روزی را تأمین می‌کنم و «یحیی»، «یُبَيْت» و «حی قیوم» هستم. چه تکیه‌گاهی از من استوارتر و محکم‌تر؟!

## نمونه‌ای از توکل واقعی به خداوند

مرحوم آقای فلسفی برای شخص خودم نقل کردند (یکبار در ماشین ایشان بودم و از خیابان ری به شمیران می‌رفتیم؛ مسیر طولانی بود و ترافیک هم بود. یک ساعتی ما در ماشین بودیم. راننده هم جلو بود، داستان‌های زیادی ایشان برای من گفته یکی هم این بود) و فرمودند: اوج مرجعیت آیت‌الله العظمی بروجردی (ره) بود. از قم نامه‌ای برای من آمد که نویسنده نامه اسم چند نفر از تاجرها متدین دست‌به‌جیب بازار را برای من نوشته بود (آن نامه در خاطرات ایشان چاپ شده که خطی آن نامه را ایشان نگه داشته بود. شاید پنجاه سال بود از آن نامه گذشته بود). شخصی که نامه را نوشته بود، شخصیت والا بی داشت و معروف و مورد اعتماد بود. به من نوشته بود شما این چند تاجر را دعوت کن و بگو که آیت‌الله العظمی بروجردی (ره) این برج شهریه طلبه‌ها را ندارد که بدهد و اگر شهریه داده نشود، برای وزن، مرجعیت و رهبریت ایشان خوب نیست. طلبه‌های زمان ایشان هم زن و

بچه‌دارها حقوقشان پنجاه تا تک‌تومان بود و بدون زن بیست‌تومان. کل طلبه‌ها هم حدود هشت‌صد نه‌صد نفر بود و این برای آبروی مرجعیت خوب نیست. طلبه‌ها را هم نمی‌شود قانون کرد که بگوییم ایشان پول ندارند که بدهنند. اگر اینها بلاعوض می‌دهند، بدهنند و اگر نه، قرض بدهنند. نامه هم از یک آدم خیلی معتبر بود و نمی‌شد من نامه را تا کنم و بگذارم کنار و عکس‌العملی نشان ندهم. به رانته‌ام گفتم ماشین را آماده کن که به قم برویم. رانته گفت: آقا! ماشین آماده است. سوار شدم و به قم رفتم. رسیدم به شهر، مستقیماً منزل آیت‌الله‌العظمی بروجردی(ره) آمدم و نامه را دست خودشان دادم و گفتم: آقا! چین نامه‌ای از یک شخصیت مهم حوزه برای من آمده و من هم بی‌اجازه شما نمی‌خواهم کار کنم.

### یکی از چراغ‌های هدایت باطنی

چقدر ادب خوب است! آقای فلسفی نگفت من برای خودم کسی هستم، نیاز ندارد از آقای بروجردی(ره) اجازه بگیرم. این مرد بزرگ برایم نوشته و من هم کار خودم را می‌کنم؛ اما چقدر آدم باید نورانی باشد که بفهمد چه کار کند! خود علم «فهمیدن چه کنم» خیلی علم مهمی است که من بفهمم چه کنم، چگونه زیست کنم و چگونه با زن و بچه و مردم رفتار کنم؛ این خیلی نور می‌خواهد و بدون نور امکان ندارد. قرآن هم دوبار این مطلب را می‌گوید. من هرچه فارسی برایتان می‌گوییم، آیه‌اش هم در ذهنم می‌آید که بخوانم؛ اما خیلی طول می‌کشد که هر جمله فارسی را با یک آیه قرآن بگوییم. یکی در سوره انعام است، یکی در سوره حديد و یکی هم حشر. ﴿وَبِاللّٰهِ فَرَأَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾<sup>۱</sup> من برای بندگان مؤمن نوری قرار می‌دهم که با کمک آن نور زندگی می‌کنند و می‌فهمند با چه کسی قطع رابطه کنند، با چه کسی رابطه داشته باشند، کجا بروند و کجا نروند. الان پیغمبر و امام دائم در خانه ما نیستند که بگویند نرو، نیا، دعوت نکن و دعوت را اجابت نکن. اینها را دیگر آن نور انجام می‌دهد. شاید خود شما هم گاهی کارهای مثبتی کرده‌اید و توجه نداشته‌اید که آن نور به شما کمک داده است.



۱. انعام: ۱۲۲: ﴿وَمَن كَانَ يَأْكُلُ حَمَدًا لَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَأْكُلُونَ كُلُّنَا كُلُّنَا نَبْشِرُ بِمَا يَأْكُلُونَ إِلَّا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ مَا نَحْنُ نَبْشِرُ بِهِ﴾.

## پاسخ خداوند به توکل‌کنندگان بر او

گفت: آقای بروجردی(ره) نامه را خواندند و نامه را به من برگردانند؛ چون نامه هم امانت بود. به من فرمودند: آقای فلسفی! صاحب این نامه درست نوشته است. باز هم اینجا نور می‌خواهد که آدم نگوید بی‌خود نوشته آقا! برای چه با ما هماهنگ نکرده! بیجا کرده! این اخلاق اهل نور نیست. گفت نامه درست است و من هم حقوق این ماه مدرسین و طلبه‌ها را ندارم؛ اما من از شما درخواست می‌کنم این تاجرها را دور هم جمع نکن و وضع من را هم به آنها نگو. آنوقت آقای بروجردی(ره) ۷۳-۷۴ سالش بود، چون ایشان ۸۸ سالش بود از دنیا رفت. آقای فلسفی به من گفتند با یک حالی اشک دور چشمش حلقه زد و گفت: من هفتادوچند سال است دستم را از در خانه خدا به جای دیگری دراز نکرده‌ام و امید به غیر او نیسته‌ام. شما حاضر نشو که بعد از هفتادوچند سال که در این خانه من را لنگ نگذاشته‌اند، به‌خاطر نداشتن یک ماه حقوق طلبه‌ها، محسن سفیدم را جای دیگری ببرم. گفتم: آقا! من هم برای همین خاطر آدم قم که ببینم شما راضی هستید یا نه. خدا حافظی کردم و بیرون آمد. صبح هم بود، گفتم: حالا که قم آمده‌ام، یک زیارت بروم و یکی‌دو تا از دوستان را ببینم؛ زیارت‌م را رفتم و ناهار من را نگه داشتند. می‌خواستم که برگردم، آقای بروجردی به من گفته بودند که ساعت چهارپنج بعدازظهر بروم و از ایشان خدا حافظی کنم (آقای فلسفی به آقای بروجردی(ره) خیلی ارادت داشت). در خانه آقای بروجردی آمد؛ بعدازظهر بود و دیگر شلوغ نبود. خادم آمد. گفتم می‌خواهم آقا را زیارت کنم. گفت بفرمایید (چون ایشان هر وقت می‌خواست، می‌توانست بروم). در همان اتاق بالا که اتاق کوچکی بود و اتاق زندگی ایشان بود، رفتم و عرض کردم؛ آمده‌ام خدا حافظی کنم. ایشان من را دعا کردند و فرمودند: همین امروز بعدازظهر یک شیعه کوبتی آمد و سهم امامش را حساب کرد؛ پول نقدی که به من داد، حقوق سه ماه حوزه را اداره می‌کند؛ خدا ما را از در خانه جای دیگر نفرستاد. این یک جا که خدا ما را ارجاع به آنجا داده، به خودش است؛ اما باید رجوع کردن را بلد باشیم. این را دیگر ائمه به ما یاد داده‌اند. دعای کمیل، دعای عرفه، ماه رمضان، نماز، خدمت به پدر و مادر و دل به دست آوردن مثبت راه رجوع به پروردگار است.

## فایده رجوع به انبیا در دنیا و آخرت

اما دومین منبعی که خدا ما را به آنها ارجاع داده است، انبیا هستند که وجود همه انبیا در پیغمبر ﷺ خلاصه شده است. **﴿وَالْكِلَمُ الْمُرْكَبُ مُنْقَطِعٌ كَمَا نُقْطَعَتِ الْأَيْمَانُ﴾**<sup>۱</sup> دست از دامان پیغمبرم برندارید! **﴿وَمَنْ**  
**لِيَ اسْبِلُ الْمُرْكَبِ﴾**<sup>۲</sup> هم خودش و هم پیغمبرش. **﴿فَلَكُثُرُ الَّذِينَ لَنْ يَمْسِي طَبَّاهُمْ بِنَ اَنْبِيَاءِنَا وَالصَّدِيقِينَ وَالشَّادِرِ وَالصَّالِحِينَ وَحَمَّلُوا كَثِيرًا﴾**<sup>۳</sup> شما از طریق شخص پیغمبر ﷺ و من می‌توانید قیامت کنار تمام انبیا، صدیقین، شهداء و صالحین قرار بگیرید؛ اما اگر به پیغمبر ﷺ رجوع نکنید، قیامت غریب می‌مانید و هیچ کس هم به دادتان نمی‌رسد. نهایتاً هم باید جهنم بروید. چون آنها بی که قیامت یار ندارند: **﴿وَاتَّهِمُهُمْ مُنْدَثِرِيَّا زَيْنِيَّا﴾**<sup>۴</sup>، **﴿وَالَّذِينَ قُدُّمَلَامِرِ﴾**<sup>۵</sup> در قیامت هیچ نیرو و یاری برای نجات ندارند؛ وقتی ندارند، لخت و عور باید جهنم بروند.

## دیگر منابع و مراجع الهی

سومین جایی که ما را خدا ارجاع داده است، ائمه طاهرين هستند: **﴿وَأَنَّكُمْ بِاسْهَدِ الْحَالَةِ لِلَّذِينَ يَرْوَى الْأَنْبِيَاءُ مِنْ أَنْلَادِهِرِ﴾**<sup>۶</sup>.

چهارمین منبعی که ما را به آن ارجاع داده، قرآن مجید است. چهارپنج روایت در یک باب اصول کافی است. یک روایت از پیغمبر ﷺ و چند روایت هم از وجود مبارک حضرت صادق و حضرت باقر ﷺ است. ایشان می‌فرمایند: روز قیامت، قرآن به زیباترین قیافه در مقابل بعضی‌ها قرار می‌گیرد که این بعض می‌گویند: ما زیباتر از این چهره را ندیده‌ایم؛ تو چه کسی هستی؟ جواب می‌دهد: من قرآن هستم. آمده‌ام تمام درجات بهشت را با انگشت به شما نشان بدهم. تمام درجات بهشت را نشان می‌دهد، بعد می‌گوید اگر در دنیا من را فراموش نمی‌کردید و به آیات من عمل می‌کردید، امروز شما را در این درجات قرار

1. حشر: ۷.

2. نساء: ۶۹.

3. نساء: ۶۹.

4. مدثر: ۴۸.

5. طارق: ۱۰.

6. مائدہ: ۵۵.



می‌دادم؛ ولی چون من را فراموش کردید و عمل نکردید، نصیبی از این درجات ندارید.<sup>۱</sup> خود این هم حسرت سنگینی است برای آدم که درجات را به آدم نشان بدهند، ولی یکی را به آدم ندهند. این خودش خیلی عذاب است.

## عاقبت پیروان مراجع الهی

نزدیک سیصد آیه و روایت در این زمینه وجود دارد که اگر بخواهد خوانده شود، خیلی طولانی می‌شود. آیاتی که مسئله ارجاع را بیان می‌کنند (خدا شما را به خودش، پیغمبرش، امامان، قرآن کریم ارجاع می‌دهد)، می‌گویند شما اگر ارجاع خدا را قبول کنید، وضع و حالتان در همه جوانب زندگی تان، رنگ خدا و انبیا و ائمه طاهرين و قرآن را به خودش می‌گیرد. آن وقت با این رنگ وقتی وارد قیامت می‌شوید، به احسن صورت وارد می‌شوید؛ یعنی از قبر که درمی‌آید، به جای خاک‌وخلی‌بودن، شکستگی چهره، پرخطابودن قیافه و کسل‌بودن، به‌محض اینکه قبرهایتان را می‌شکافم و از قبر درمی‌آورم، <sup>۲</sup> **﴿وَمِنْهُمْ مُّنْذَرٌ﴾** قیافه‌هایتان در خرمی و نشاط عین برگ گل وقت سحرگاه است. بعد هم جلوی خودتان جهنم را می‌بینید با هفت طبقه و عذاب‌هایش اما <sup>۳</sup> **﴿وَمِنْهُمْ مُّنْذَرٌ﴾** خنده‌تان می‌گیرد؛ چون می‌دانید اهل آنجا نیستید و شما را نمی‌خواهند ببرند. آنجا غمی ندارید، جهنم را می‌بینید، ولی نمی‌ترسید، غصه نمی‌خورد و

1. الكافي (ط - اسلامیه)، ج ۲، ص ۵۹۶: «عَلَيْيُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلَيِّ بْنِ الْعَيَّاسِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ سُفْيَانَ الْحَرْبِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ الْخَفَافِ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرٍ عَ قَالَ: يَا سَعْدُ تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّ الْقُرْآنَ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ نَظَرًا إِلَيْهَا الْحَقْقَ وَ النَّاسُ صُوفُونَ عَشْرُونَ وَ مائَةً أَلْفَ صَفَّ ثَمَانُونَ أَلْفَ صَفَّ أَمْمَةً مُحَمَّدٍ وَ أَرْبَعُونَ أَلْفَ صَفَّ مِنْ سَائِرِ الْأَمْمَ فَيَأْتِي عَلَى صَفَّ الْمُسْلِمِينَ فِي صُورَةٍ رَخِيلٍ فَيُسَلِّمُ فَيُنْظَرُونَ إِلَيْهِ ثُمَّ يَقُولُونَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ إِنَّ هَذَا الرَّجُلُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ نَعْرِفُهُ بِنَعْتِهِ وَ صِفَتِهِ غَيْرُ أَنَّهُ كَانَ أَشَدَّ اجْتِهادًا مِنَّا فِي الْقُرْآنِ فَمِنْ هُنَاكَ أُعْطِيَ مِنَ الْبَهَاءِ وَ الْجَمَالِ وَ النُّورِ مَا لَمْ نُعْطُهُ...».

2. غاشیه: ۸

3. زخرف: ۴۷: **﴿وَمِنْهُمْ مُّنْذَرٌ﴾**.

محزون نمی‌شود. بهشت را هم می‌بینید، تکان نمی‌خورید؛ چون می‌دانید ملکتان است:  
<sup>۱</sup> ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَا يُعْلَمُ لَهُمْ﴾.

## وفاداری اصحاب سید الشهداء در آخرت

اینجا نکته‌ای هم بگوییم، خیلی جالب است. خدا از زمان آدم ﷺ تا آخرین گروهی که خلق می‌کند، وقتی به بهشتی‌ها می‌گوید بروید در جای خودتان در بهشت مسکن بگیرید، همه با سر می‌دوند. یک لحظه هم در محشر نمی‌ایستند و همه می‌روند. در روایاتمان دارد فقط این ۷۲ نفر کربلا نمی‌روند. اینها با اینکه طبقات، نعمت‌ها، شکل زندگی بهشتیان را می‌بینند، آن‌هم جای آنها که از جای همه عالمیان بهتر و بالاتر است، می‌ایستند؛ خطاب می‌رسد: درها که به رویتان باز است، چرا نمی‌روید؟ می‌گویند: ما بدون حسین ﷺ در این بهشت قدم نمی‌گذاریم؛ چون به این بهشت دلمان نمی‌آید. فدای دلتان! عجب دل گستردگی که به بهشت قانع نمی‌شود و طمع هم نمی‌بندند که بگویند زودتر از این بیان محشر در برویم و راحت شویم! می‌گویند ما کنار ابی عبدالله ﷺ راحت هستیم. او که رفت، ما هم می‌رویم.<sup>۲</sup>

۱. مؤمنون: ۱۱.

۲. کامل الزیارات، ص ۸۶: «وَمَا مِنْ عَبْدٍ يُحِشِّرُ إِلَّا وَعِيَاهُ بِأَكْيَةٍ إِلَّا الْمَكِينُ عَلَى جَدَّيِ الْحَسِينِ ﷺ، فَإِنَّهُ يَحِشِّرُ وَعِيَنَهُ قَرِيرَةً ، وَالْبَشَارَةُ تَلَاهُ وَالسُّرُورُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَجْهَهُ، وَالْخَلْقُ فِي الْفَزْعِ وَهُمْ آمُونُ، وَالْخَلْقُ بِعِرْضَوْنِ وَهُمْ حَدَّاثُ الْحَسِينِ ﷺ تَحْتَ الْعَرْشِ وَفِي ظَلِّ الْعَرْشِ، لَا يَخَافُونَ سَوْءَ يَوْمِ الْحِسَابِ، يَقَالُ لَهُمْ: ادْخُلُوا الْجَنَّةَ، فَيَأْبُونَ وَيَخْتَارُونَ مَجْلِسَهُ وَحْدَيْهِ، وَأَنَّ الْحُورَ لَتَرْسِلُ إِلَيْهِمْ أَنَا قَدْ اشْتَقَنَاكُمْ مَعَ الْوَلَدَانِ الْمُخْلَدِينَ فَمَا يَرْفَعُونَ رُؤُوسَهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرُونَ فِي مَجْلِسِهِمْ مِنَ السُّرُورِ وَالْكَرَامَةِ، وَإِنَّ أَعْدَاءَهُمْ مِنْ بَنِي مَسْحُوبٍ بِنَاصِيَتِهِ إِلَى النَّارِ، وَمِنْ قَائِلٍ: مَا لَنَا مِنْ شَافِعَيْنِ وَلَا صَدِيقَيْنِ حَكِيمٍ وَلَا حَمْمٍ لَيَرُونَ مِنْهُمْ، وَمَا يَقْدِرُونَ أَنْ يَدْنُوا إِلَيْهِمْ وَلَا يَصْلُونَ إِلَيْهِمْ، وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَأْتِيهِمْ بِالرِّسَالَةِ مِنْ أَزْوَاجِهِمْ وَمِنْ حُرَّاجِهِمْ عَلَى مَا أَعْطَوْا مِنَ الْكَرَامَةِ فَيَقُولُونَ: تَأْتِيكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَيَرْجِعُونَ إِلَى أَزْوَاجِهِمْ بِمَقَالَتِهِمْ، فَيَزِدُونَ إِلَيْهِمْ شَوْقًا إِذَا هُمْ خَبَرُوهُمْ بِمَا هُمْ فِيهِ مِنَ الْكَرَامَةِ وَقُرْبَهُمْ مِنَ الْحَسِينِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَيَقُولُونَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَفَانَا الْفَزْعَ الْأَكْبَرَ، وَأَهْوَالَ الْقِيَامَةِ، وَجَنَاحَا مَا كَنَا نَخَافُ، وَبَيْتُوْنَ بِالْمَرَاكِبِ وَالرِّحَالِ عَلَى النَّجَاءِ، فَيَسْتَوْنَ عَلَيْهَا، وَهُمْ فِي الْثَّنَاءِ عَلَى اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، حَتَّى يَنْتَهُوا إِلَى مَنَازِلِهِمْ».

این جور با اماماتان باشید؛ یعنی ماهواره‌ها، سایتها و عکس‌ها شما را عقب نکشد و بین شما و خدا و انبیا و اهل‌بیت و قرآن ازه نشوند و شما را بیزند. بهشت هم که می‌بینید، طمع برایتان نیاید؛ بگویید ما هستیم تا علی ع برود، تا زهراء ع برود، تا امام زمان ع برود.

اینها دیگر بهترین رجوع را داشته‌اند و خدا چنین ارجاعی را به کسی در این عالم نداده است. اصحاب حضرت مهدی ع هم همین طور هستند و محوریت ایشان را یک چشم به هم زدن از دست نمی‌دهند. در حقیقت، در روزگار ظهور برای آنها هیچ‌چیز دیگر جز وجود مقدس ایشان جاذبه ندارد. این هم نهایت عقل و بیداری‌شان است.

## غروب عاشورا

ایشان که خودشان در حادثه کربلا نبوده‌اند و زبان‌بهزبان از پدرانشان شنیده‌اند؛ یعنی زین‌العابدین و امام باقر ع نقل کرده‌اند، امام صادق ع برای موسی‌بن‌جعفر ع برای حضرت رضا ع تا امام عسکری ع، امام عسکری ع هم برای ایشان؛ یا خداوند دانش کربلا را در اختیار ایشان قرار داده است یا من چون نمی‌دانم، صدرصد نمی‌توانم بگویم. شاید خدا پرده را کنار زده و یک لحظه به ایشان نشان داده که با جدت ببین چه کار کرده‌اند.

حالا از هر راهی که ایشان کربلا را گرفته‌اند و از هر راهی که رصد کرده‌اند، حادثه کربلا با قلب مبارکش چه کار کرده است که قسم می‌خورد: «لأنْدُبَّنَكَ صَبَاحًا وَ مَسَاءً»<sup>۱</sup> من وقت معین برای گریه کردن برای تو نگذاشته‌ام؛ هم روز گریه می‌کنم، هم شب و گریه من ادامه دارد. گریه می‌کنم بر آن وقتی که ذوالجناح بدون تو برگشت! زن و بچه در خیمه بودند که با شنیدن صدای سم‌کوبیدن و شیوه‌زدن، اولین کسی که از خیمه‌ها بیرون آمد، دختر سیزده ساله‌اش بود! چشمش که به اسب افتاد، دید زین اسب واژگون است! یال اسب غرق خون است! ناله‌ای که این دختر زد، باعث شد تمام ۸۴ زن و بچه با پای برنه بیرون ریختند! از اینجا به بعدش را امام صادق ع می‌فرمایند: این زن و بچه با پای برنه در

حالی که زیر چادر موهای سرشنان را می‌کنند و با دست به سر و صورت می‌زند، به طرف میدان کربلا دویدند! وقتی رسیدند، چه جریانی را دیدند! «و الشّمْرُ جالِسٌ عَلَى صَدْرِهِ».<sup>۱</sup>

### دعای پایانی

الله‌هم! اغفر لنا و لوالدينا، و لوالدى والديننا، و ملن وجب له حق علينا.

الله‌هم! لا تسلط علينا من لا يرحمنا.

الله‌هم! لا تجعل الدنيا أكبر همنا.

الله‌هم! اجعل عاقبہ امرنا خيراً.

الله‌هم! تقبل منا بقبول حسن.

